

سیر تاریخی معنای فقه

○ مسعود امامی

چکیده

نوشتار حاضر طی چهار فصل به بیان سه معنای لغوی کلمه فقه و معنای اصطلاحی آن و سیر تطور و شکل گیری آنها در میان عموم مسلمانان و دانشمندان دینی در طول تاریخ پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که معنای لغوی نخست برای فقه، فهم عمیق معانی می باشد. این معنا پس از نزول آیه ۱۲۶ سوره توبه به تدریج به معنای دوم که فهم عمیق دین است متحول گردید. سپس در اوایل قرن پنجم، معنای سوم فقه که فهم عمیق احکام شرعی می باشد رواج یافت و تا کنون این معنا میان مسلمانان از لفظ فقه متبادر است. پس در عصر حضور معصومان (ع)، معنای سوم رواج نداشته و به همین جهت نباید نصوص قرآنی و روایی بر این معنا حمل شود. در نهایت در فصل پنجم این نوشتار برخی نتایج علمی برخاسته از فصول قبل بیان شده است.

کلید واژگان: فقه، فقیه، فقها، مرجعیت تقلید.

مقدمه

کلمه «فقه» و مشتقات آن به طور فراوان در قرآن کریم، روایات معصومان(ع) و متون عالمان دینی شیعه و سنی به کار رفته است. علم به احکام شریعت نیز که پربرترین و برجسته ترین دانش در میان دانش های اسلامی است، از گذشته دور تا کنون «فقه» نامیده می شود. پس این کلمه دارای جایگاه مهمی در معارف اسلامی و میان مسلمانان است. در عین حال این واژه از صدر اسلام تا زمان حاضر دچار تحولات معنایی متعدد شده است. این تحولات در سده های مختلف به وقوع پیوسته و همین واقعیت موجب شده که معنای متبادر از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی با توجه به تاریخ صدور آن متفاوت باشد. از این رو لازم است این معانی از یکدیگر باز شناخته شود و تاریخ دگرگونی های آنان نیز کم و بیش تعیین گردد تا بر پایه آن بتوان به فهم درستی از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی، به خصوص قرآن کریم و روایات معصومان(ع) دست یافت.

فصل اول: معنای نخست فقه

در معنای نخستین فقه اختلاف است. دیدگاه های مختلفی در این باره مطرح شده که برخی از آنها به هم نزدیک و یا با یکدیگر قابل جمع است. از این رو نخست به طرح تفصیلی اقوال می پردازیم، سپس رابطه آنها با یکدیگر را بررسی می کنیم. اقوال در این مورد عبارت است از:

قول اول: بعضی از لغت شناسان، فقه را به معنای «فهم» دانسته اند.^۱

برخی از فقها نیز فقه را در لغت همین گونه معنا کرده اند.^۲ شهید اول در

معنای لغوی فقه می گوید:

۱. جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳.

۲. علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیة، ج ۱، ص ۳۰؛ شهید اول، القواعد والفوائد، ج ۱،

«فقه در لغت به معنای فهم است و فهم نیز به معنای علم است. معنای دیگر

فقه، تیزیینی ذهن برای کسب علوم می باشد».^۳

قول دوم: برخی آن را به «علم» معنا کرده اند.^۴

قول سوم: بعضی آن را به «علم» و «فهم» با هم معنا کرده اند.^۵ برخی مانند

سمعانی (م ۴۸۹) و زرکشی (م ۷۹۴) فقه، فهم، علم و ادراک را به یک معنا

می دانند و کوشیده اند این ادعا را ثابت کنند.^۶

قول چهارم: برخی، فقه را به فهم و درک معنا از روی دقت و تأمل معنا

کرده اند.^۷ قرافی (م ۶۸۴) همین قول را برگزیده است. او از ابو اسحاق شیرازی (م

۴۷۶) نقل می کند که فقه به معنای «ادراك الأشياء الخفية» است و به همین سبب

> ص ۳۰؛ عاملی، معالم الدین، ص ۲۶؛ میرزای قمی، قوانین الاصول، ص ۵؛ اصفهانی،
هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۴۹؛ حر عاملی، الفوائد الطوسية، ص ۵۳۹؛ کاشف
الغطاء، باب مدينة العلم، ص ۶؛ ابن قدامه، روضة الناظر وجنة المناظر، ص ۵۳؛
کلوذانی، التمهيد في اصول الفقه، ص ۳؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۸؛ شریینی،
مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵؛ ملیباری فنانی، فتح المعین، ج ۱، ص ۲۱؛ عسقلانی، فتح
الباری، ج ۱، ص ۱۴۷؛ عینی، عمدة القاری، ج ۲، ص ۴۳؛ بغدادی، الواضح في اصول
الفقه، ج ۱، ص ۷.

۳. شهید اول، ذکرى الشيعة، ج ۱، ص ۴۰.

۴. ابن فارس، معجم مقائيس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲؛ ابن فارس، مجمل اللغة، ص ۵۵۱؛
حمیری، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، ج ۸، ص ۵۲۳؛ زبیدی، تاج
العروس، ج ۱۹، ص ۷۲؛ جوینی، التلخیص في اصول الفقه، ص ۱۰۵.

۵. ابن سیده، المحکم و المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳،
ص ۵۲۲؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۷۵؛ ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰؛
طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۵۵.

۶. سمعانی، قواطع الادلة في الاصول، ص ۳۳؛ زرکشی، البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۰؛ نملة،
الجامع لمسائل اصول الفقه، ص ۱۱؛ کاشف الغطاء، باب مدينة العلم، ص ۷.

۷. مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۲۳.

گفته می شود: «فقهت کلامک»، ولی گفته نمی شود: «فقهت أن السماء فوقنا». قرافی می گوید: «برخی دیگر نیز این قول را برگزیده اند».^۸
زرکشی از قرافی نقل می کند که می گوید:

فقه، مختص به علوم نظری است که در مظانّ خفا می باشند، پس پسندیده نیست که گفته شود: «فقهت أن الاثنين أكثر من الواحد». همچنین به کسی که فقط علم به ضروریات احکام شرعی دارد فقیه گفته نمی شود.^۹
همچنین محمود بن زید ماتریدی (متوفای او اواخر قرن پنجم) می گوید:
فقه، دستیابی به معنای پنهانی است که حکم به آن تعلق گرفته است و فقه داندنی است که استنباط می شود و نیاز به تأمل و نظر دارد.^{۱۰}
ابو هلال عسکری (م ۳۹۵) در مقام تفاوت معنای علم و فقه می گوید:

فقه، علم به مقتضای کلام از روی تأمل است. برای همین گفته نمی شود که «إن الله يفقه»، زیرا خداوند به تأمل وصف نمی گردد. به مخاطب گفته می شود: «تفقه ما أقوله»؛ یعنی تأمل کن در آنچه می گویم تا آن را بشناسی. فقه فقط در مورد فهم معنای کلام به کار می رود. خداوند می فرماید: «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا». آیه شریفه «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» به لفظ تسبیح به کار رفته است که قول و سخن می باشد. علم شریعت نیز فقه نامیده می شود؛ زیرا مبتنی بر فهم کلام خدا و رسول او است.^{۱۱}

ابوالبقاء (م ۱۰۹۴) بعد از اینکه فقه را به علم، فهم و فطنت معنا می کند، می گوید:

۸. قرافی، شرح تنقیح الفصول، ص ۲۱؛ قرافی، نفائس الاصول في شرح المحصول، ج ۱، ص ۱۲۰.

۹. زرکشی، البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۰.

۱۰. ماتریدی، کتاب في اصول الفقه، ص ۳۴.

۱۱. عسکری، الفروق اللغوية، ص ۴۱۲.

فقه در عرف به معنای وقوف بر معنای خفی است که حکم به آن تعلق گرفته است. برای همین گفته شده: فقه، رسیدن به علم غائب به واسطه علم حاضر است؛ یعنی فقه تعقل و اطلاع بر امور است که درک و شعور را در پی دارد.^{۱۲}

جرجانی (م ۸۱۶) نیز به نقل از برخی، معنایی مشابه معنای ابوالبقاء ذکر می‌کند و می‌افزاید که خداوند به همین سبب به فقه توصیف نمی‌شود.^{۱۳} محمد ابوزهره از معاصران می‌گوید: «فقه در لغت به معنای فهم عمیق و نافذی است که به واسطه آن، غایت افعال و اقوال شناخته می‌شود».^{۱۴}

ابوحیان اندلسی (م ۷۵۴) در تفسیر دو آیه ذیل به تفاوت معنای علم و فقه اشاره کرده است:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ
فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ؛^{۱۵}

و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. به یقین، ما دلایل خود را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم و او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد. پس برای شما قرارگاه و محل امانتی مقرر کرد. بی تردید، ما آیات خود را برای مردمی که می‌فهمند به روشنی بیان کرده‌ایم.

در آیه نخست، هدایت به سبب ستارگان نشانه‌ای برای کسانی شمرده شده که

۱۲. ابوالبقاء، الکلیات، ص ۶۹۰.

۱۳. جرجانی، التعریفات، ص ۲۷۲.

۱۴. ابوزهره، اصول الفقه، ص ۷.

۱۵. انعام، آیه ۹۷ و ۹۸.

«علم» دارند و در آیه دوم آفرینش انسان‌ها از یک جان، نشانه‌ای برای کسان‌ی است که دارای «فقه» هستند. او در بیان علت تفاوت تعبیر به علم و فقه در این دو آیه می‌گوید:

هدایت به سبب ستارگان امری است که به راحتی فهمیده می‌شود از این رو در آیه اول کلمه «یعلمون» به کار رفته است، اما چون درک آفرینش انسان‌ها از یک جان نیازمند فکر و دقت نظر است به همین سبب در آیه دوم کلمه «یفقهون» استعمال شده است؛ زیرا «فقه» به معنای به کار گیری فطنت، زیرکی و دقت نظر می‌باشد.^{۱۶}

تفاوت علم و فهم

برای روشن شدن چهار معنای ذکر شده که در آنها معنای فقه با معنای فهم و علم پیوند خورده است، می‌بایست تفاوت میان معنای «علم» و «فهم» روشن شود.

برخی، علم و فهم را به یک معنا می‌دانند و میان آن دو فرقی ننهادند و فهم را به علم معنا کرده‌اند.^{۱۷} برخی نیز فهم را به «معرفت» معنا کرده‌اند که مترادف علم است.^{۱۸} پس فهم و علم نیز مترادف می‌گردند. اما جمعی دیگر از لغت‌شناسان، فهم را به «علم به معنای شیء» می‌دانند.^{۱۹} این معنا اخص از معنای مطلق علم است و شامل علم حسی به ذوات و أعراض آنها نمی‌شود. ابو هلال عسکری، آن را به معنای «علم به معنای کلام هنگام شنیدن»

۱۶. ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۴، ص ۵۹۶.

۱۷. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۵؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۵۷.

۱۸. خلیل بن احمد، العین، ج ۴، ص ۶۱؛ ابن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۴، ص ۱۰.

۱۹. حمیری، شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۲۶۹؛ جزایری، فروق اللغات، ص ۱۷۶.

می‌داند. این معنا نیز اخص از معنای مطلق علم و اخص از معنای پیشین است. او می‌افزاید که خداوند به همین سبب به فهم توصیف نمی‌شود؛ زیرا خداوند به حقیقت همه اشیاء علم ازلی دارد. سپس می‌گوید: «برخی گفته‌اند که فهم، فقط در کلام به کار می‌رود» و ابو احمد بن ابی سلمة می‌گوید: «فهم در کلام و غیر کلام از موارد بیان، مانند اشاره نیز به کار می‌رود».

ابو هلال در مقام حل این اختلاف می‌گوید: «اصل این است که فهم علم به معنای کلام هنگام شنیدن است اما در مورد اشاره نیز به کار می‌رود؛ چون اشاره جانشین کلام در دلالت بر معنا است».^{۲۰} روشن است که بر اساس همین مناط، استعمال فهم در موارد علم به معنای کلام مکتوب، به طریق اولی خواهد بود.

سپس ابو هلال عسکری از قول برخی نقل می‌کند که علم، نفس ادراک است ولی فهم، اخص از علم است و به معنای ادراک خفی و دقیق می‌باشد. به همین سبب خداوند در آیه شریفه «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»^{۲۱} فهم را مختص سلیمان دانسته و علم را به هر دو، نسبت داده است.^{۲۲}

فخر رازی می‌گوید: «فهم تصور معنا از لفظ مخاطب است».^{۲۳} زیبیدی می‌گوید: «علم مطلق ادراک است و فهم سرعت انتقال نفس از امور خارجی به غیر آن است». آمدی می‌گوید: «فهم، زیرکی و توانایی ذهن برای دریافت مطالب است».^{۲۴}

در روایات متعددی میان علم و فهم فرق گذاشته شده است؛ مانند این

۲۰. عسکری، الفروق اللغوية، ص ۴۱۴.

۲۱. انبیاء، آیه ۷۹.

۲۲. عسکری، الفروق اللغوية، ص ۴۱۴.

۲۳. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲۴. زیبیدی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۵۴۶.

جملات که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است:

أَلَا لَأَخِيرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ؛^{۲۵}

در دانشی که در آن فهم نباشد خیری نیست.

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحٌ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرٌ وَمَنْ خَافَ أَمِنَ وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ

مَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَمَنْ فَهَمَّ عَلِمَ؛^{۲۶}

هر کس به محاسبه نفس خود پرداخت سود برد و هر کس از نفس خود غافل ماند زیان کرد و هر کس ترس (از خدا و روز جزا) داشت در امان خواهد بود و هر کس پند گرفت بینا گشت و هر کس بینا گردید فهمید و هر کس فهمید آموخت.

وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَّ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شُرَائِعِ الْحُكْمِ؛^{۲۷}

عدالت (در میان پایه های ایمان) بر چهار قسم است: بر فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در برداری استوار بودن. پس آن که فهمید به ژرفای دانش رسید و آنکه به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید.

در دو جمله اخیر، میان فهم و علم تفاوت نهاده شده و فهم، مقدمه علم شمرده شده است. اگر فهم به معنای «علم به معنای کلام و مانند آن» باشد روایات مزبور معنای مناسبی می یابد و آن عبارت است از اینکه هر کس معانی اشیا را دریافت، بر دانش او افزوده می شود یا به عمق دانش دست می یابد.

۲۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲۶. سید رضی، نهج البلاغة، ص ۴۴۴.

۲۷. همان، ص ۴۰۹.

ابن ابی الحدید در شرح جمله نخست میان معنای این دو کلمه فرقی نمی‌گذارد و هر دو را به معنای مطلق شناختن معنا می‌کند و تفاوت را در متعلق شناخت می‌داند. از این رو به تکلف می‌افتد و جمله را این گونه معنا می‌کند که «هر کس مقدمات یک حقیقت را شناخت به نتیجه نیز علم پیدا خواهد کرد».^{۲۸}

قول پنجم: جمعی از لغت‌شناسان، معنای نخستین فقه را «شقّ» و «فتح» می‌دانند که به تدریج در معنای علم و فهم به کار رفته است.^{۲۹} هروی نیز همین قول را برگزیده است.^{۳۰} زمخشری می‌گوید:

هر ثلاثی مجردی در زبان عربی که فاء الفعل آن «فاء» و عین الفعل آن «قاف» باشد دارای معنای «شقّ» و «فتح» است. او سپس به کلماتی مانند فقا، فقع، فقح، فقر و فقص مثال می‌زند.^{۳۱}

مقصود این گروه از لغت‌شناسان این است که این گونه کلمات، در عین حال که دلالت بر معنای خاص خویش دارند متضمن معنای «شقّ» و «فتح» نیز می‌باشند، نه اینکه همه به یک معنا و مترادف با یکدیگر هستند. بنابراین، «فقه» به معنای علم و فهم است، ولی علم و فهمی که از شکافتن دانش‌های دیگر به دست می‌آید. در مقابل آن، علم و فهمی خواهد بود که به آسانی و بدون تلاش نظری حاصل شود، مانند علمی که از به‌کارگیری حواس پنج‌گانه به دست می‌آید.

رابطه این کلمات با یکدیگر «اشتقاق اکبر» نامیده می‌شود که در آن، الفاظ در

۲۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۲۸.

۲۹. زمخشری، الفائق في غريب الحديث، ج ۳، ص ۴۵؛ جزری، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۳، ص ۴۶۵.

۳۰. موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، ج ۱، ص ۱۸ به نقل از: الغريبين (مخطوط)، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳۱. زمخشری، الفائق في غريب الحديث، ج ۳، ص ۴۶.

همه حروف اصلی با هم اشتراك ندارند، بلکه در بعضی با هم مشترك هستند؛ بر خلاف «اشتقاق كبير» و «اشتقاق صغير» که در اولی، الفاظ در همه حروف اصلی با هم مشترك می باشند، ولی ترتیب حروف در هر لفظ نسبت به لفظ دیگر متفاوت است؛ مانند «حمد» و «مدح» و در دومی، الفاظ در همه حروف اصلی و ترتیب آنها با یکدیگر مشترك می باشند. در علم صرف فقط به «اشتراك صغير» پرداخته می شود؛ در حالی که اگر چه «اشتقاق كبير» و «اشتقاق اكبر» در علم صرف کارایی ندارند، ولی برای کشف دقایق معانی الفاظ در علم لغت کارایی فراوان دارند.^{۳۲}

قول ششم: راغب اصفهانی (م ۵۰۲) فقه را به «التوصل إلى علم غائب بعلم شاهد، فهو أخص من العلم» معنا کرده است.^{۳۳} ابوالبقاء نیز این معنا را برای فقه تأیید کرده است.^{۳۴} این معنا نزدیک به معنای پیشین است؛ زیرا در این صورت، فقه به معنای مطلق دانش نیست و دانشی را که بدون تلاش فکری حاصل می شود، شامل نمی گردد. بلکه فقه به معنای دانشی است که با تلاش و کوشش فکری همراه است و با کاوش در دانش های پیشین به دست می آید.

قول هفتم: برخی فقه را به معنای «علم در دین» می دانند.^{۳۵}

قول هشتم: برخی در عین حال که فقه را به علم معنا کرده اند، «فطنت» را نیز از معانی آن ذکر کرده اند.^{۳۶} علی بن محمد آمدی (م ۶۳۱) فقه را به معنای فهم

۳۲. سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۱۴؛ مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۱.

۳۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۲.

۳۴. ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

۳۵. خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۳۷۰؛ صاحب بن عباد، المحيط في اللغة، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن سیده، المحکم والمحیط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸.

۳۶. ابن سیده، المحکم والمحیط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۱۹، ص ۷۲؛ ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

می‌داند، ولی فهم را هم معنای علم نمی‌داند. او معتقد است فهم، جودت ذهن و آمادگی آن برای درك حقایق است در حالی که علم، مطلق ادراك است.^{۳۷}

قول نهم: فخررازی (م ۶۰۶) فقه را به «علم به غرض متکلم از کلامش» معنا کرده است.^{۳۸} او می‌گوید:

كفار قریش چون غرق در شهوات و شبهات خود بودند به غرض خداوند از اسلام و شریعت پی نمی‌بردند و خداوند به همین سبب می‌فرماید:

«لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا»^{۳۹}.

شیخ الاسلام سبکی (م ۷۵۶) در توضیح این قول می‌گوید:

غرض متکلم چیزی بیش از معنای وضعی لفظ است. معنای وضعی لفظ را کسانی که با معنای الفاظ آشنا هستند می‌فهمند، ولی به آنها فقیه گفته نمی‌شود.^{۴۰}

قول فخررازی پس از او مورد پذیرش برخی مانند جرجانی (م ۸۱۶)،^{۴۱} و مورد انتقاد برخی دیگر واقع شد. از جمله محمد بن محمود عجلی (م ۶۵۳) از نخستین شارحان کلام او بر وی خرده می‌گیرد و فقه را به فهم معنا می‌کند.^{۴۲}

جمع بندی اقوال: از جمع بندی آرای صاحب نظران به دست می‌آید که علم، فهم و فقه دارای معانی مختلفی می‌باشند و دقیقاً به یک معنا نیستند. علم اعم از فهم، و فهم اعم از فقه است. علم به معنای مطلق ادراك می‌باشد و فهم به معنای ادراك معنای کلام و مانند کلام است و فقه به معنای ادراك دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند کلام است.

۳۷. اندلسی، الإحكام في اصول الأحكام، ج ۱، ص ۵.

۳۸. فخرالدین رازی، المحصول في علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۵.

۳۹. فخرالدین رازی، مفاتيح الغيب، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴۰. سبکی، الابهاج في شرح المنهاج، ج ۱، ص ۲۸.

۴۱. جرجانی، التعريفات، ص ۲۷۲.

۴۲. عجلی، الكاشف عن المحصول، ج ۱، ص ۱۳۴.

برخی مانند ابو هلال عسکری - چنانچه گذشت - قید دقت را در معنای فهم اضافه کرده اند. به نظر می رسد وجود این قید به سبب خصوصیت درك معنا است که آن را از درك حسی جواهر و أعراض متمایز می کند. انسانی که با شنیدن کلامی، معنای آن را درك می کند نسبت به انسانی که با دیدن حیوانی در مقابل خود، وجود او و رنگ و اندازه اش را درك می کند، بیشتر نیازمند به دقت است. پس قید «دقت» بدین سبب نیست که درك معنا گاهی همراه با دقت است و گاهی بدون دقت و آن گاه که همراه با دقت است «فهم» نامیده می شود؛ بلکه بدین سبب است که نفس درك معنا نسبت به درك اعیان نیازمند دقت است. به همین سبب، مطلق درك معنا «فهم» نامیده می شود.

اما فقه به معنای ادراك عمیق، دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند آن است. در اینجا قید «دقت» به سبب تفاوت جوهری درك معنا با درك حسی نیست، بلکه به سبب تمایز آن با درك غیر دقیق از معنا است. پس درك معنا به طور مطلق «فهم» نامیده می شود و درك دقیق معنا، «فقه» خوانده می شود.

بنابراین، لغت شناسانی که در سه قول نخست، فقه را فهم یا علم، و فهم را علم معنا کرده اند، در واقع معنای عام کلمه را ذکر کرده اند و متذکر معنای خاص آن نشده اند. این شیوه میان بسیاری از لغت شناسان از گذشته تا کنون رایج بوده است که به تفاوت های اندک و ظریف میان لغات اعتنائی کردند و برای سهولت کار، بسیاری از لغات را به یکدیگر معنا می کردند؛ بدون آنکه به بیان تفاوت میان آنها پردازند. همین امر سبب می شد که برخی از اهل لغت مانند ابو هلال عسکری به تدوین کتبی پردازند که در آنها تفاوت لغاتی که در آثار لغت شناسان به یکدیگر معنا می شوند و از این رو به ظاهر مترادف می نمایند، تبیین گردد. بر همین اساس بعضی از محققان در لغت بر این باورند که در لغت عرب ترادف حقیقی، یعنی

توافق دو لفظ در معنای واحد با همه خصوصیات آن، وجود ندارد. ۴۳

پس در میان اقوال گذشته، قول چهارم صحیح تر است و اشکال زرکشی به اینکه لغت شناسان فقه را به فهم معنا کرده اند که شامل فهم امور واضح و غیر واضح می شود وارد نیست؛ زیرا آنان در مقام معنای عام فقه بوده اند، چنان که گاهی فهم را نیز به علم که معنای عام آن است، معنا نموده اند.

قول پنجم نیز مؤید معنایی است که در قول چهارم برای فقه بیان شد؛ زیرا دلالت لفظ فقه بر معنای شق و فتح گویای این است که فقه در مواردی به کار می رود که فهم کلام نیازمند ژرف نگری و فرورفتن در عمق معانی و شکافتن آنها است. قول ششم نیز - چنانکه گذشت - قول چهارم را تأیید می کند.

دلالت لفظ فقه بر فطنت و جودت ذهن که در قول هشتم و کلام شهید اول مطرح شده است نیز معنا کردن لفظ به لازم آن است؛ زیرا بدون فطنت و زیرکی نمی توان به عمق معانی دست یافت؛ نه اینکه واقعیت خارجی فطنت، «فقه» نامیده می شود. روشن است که مقصود طرفداران این قول این نیست که موضوع لفظ فقه، جودت و زیرکی ذهن است، زیرا در این صورت بی معنا خواهد بود که فقه متعدی به الفاظی مانند «قول» و «حدیث» شود.

قول نهم نیز بیان دیگری از قول چهارم است؛ زیرا گذر کردن از معانی ظاهری الفاظ و پی بردن به غرض اصلی متکلم که معنا و مقصود اصلی است نیازمند دقت و تأمل است؛ چنان که در عبارت نقل شده از ابوزهره نیز توجه به این نکته شده بود.

فقه در قرآن کریم

با بررسی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در قرآن کریم، قول چهارم ثابت می شود. در این آیات، فقه به معنای فهم عمیق و دقیق، تناسب بیشتری با مدلول

۴۳. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۸.

آیات نسبت به مطلق فهم دارد.

در نه آیه از بیست آیه ای که یکی از مشتقات کلمه «فقه» در آنها به کار رفته است خیر از فقدان «فقه» در کافران و منافقان داده شده و آنان به «لَا يَفْقَهُونَ» و مانند آن توصیف شده اند.^{۴۴} در این دسته از آیات، متعلق فقه ذکر نشده است. در سه آیه دیگر این عبارت آمده است: «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا».^{۴۵} در این سه آیه نیز «فقه» از کافران نفی شده، ولی متعلق عدم فقه به صورت ضمیر ذکر شده است. مرجع ضمیر چنانچه مفسران گفته اند قرآن کریم است.^{۴۶}

مناسب است معنای نفی فقه در دسته اول از آیات که متعلق آن ذکر نشده است، نفی فهم عمیق باشد، نه نفی مطلق فهم؛ زیرا نفی هر گونه فهمی از کافران و منافقان ادعایی غیر قابل قبول است، مگر اینکه متعلق فهم، حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر (ص) باشد. ولی اگر مقصود از این دسته آیات، نفی فهم عمیق باشد نه تنها نیازی نیست که متعلق فهم، را حقیقت خاصی بدانیم، بلکه حتی اگر متعلق فهم حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر (ص) باشد - چنان که در دسته دوم آیات این گونه است - نیز استناد فقدان فهم عمیق به کافران و منافقان مناسب تر از استناد فقدان مطلق فهم است؛ زیرا این گونه نیست که کافران و منافقان هیچ معنایی از قرآن و رسالت را دریافته باشند و هیچ درکی از آن نداشته باشند، بلکه آنان به عمق معانی قرآن و حقیقت دعوت پیامبر اکرم (ص) نمی رسیدند.

در چهار آیه دیگر، متعلق فقه «قول» و «حدیث» است. در یکی از این آیات

۴۴. اعراف، آیه ۱۷۹؛ انفال، آیه ۶۵؛ توبه، آیه ۸۱، ۸۷ و ۱۲۷؛ فتح، آیه ۱۵؛ حشر، آیه ۱۳؛ منافقون، آیه ۳ و ۷.

۴۵. انعام، آیه ۲۷؛ کهف، آیه ۵۷؛ اسراء، آیه ۴۶.

۴۶. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۰۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۴۳؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

حضرت موسی(ع) از خداوند می خواهد که قومش به «فقه» سخنان او دست یابند: «يَفْقَهُوا قَوْلِي». ۴۷ در آیه ای دیگر قوم حضرت شعیب(ع) به او می گویند که ما به «فقه» بسیاری از سخنان تو نمی رسیم: «مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ». ۴۸ در دو آیه دیگر به دو گروه از مردم نسبت داده شده است که آنان «فقه» نسبت به هیچ سخنی ندارند: «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا»؛ ۴۹ «فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا». ۵۰

معنای مناسب فقه در این چهار آیه، فهم عمیق است، نه مطلق فهم؛ زیرا متعلق فقه در این چهار آیه، سخن و قول است و کسانی که در این آیات برای آنان درخواست «فقه» سخنی شده است و یا از آنان نفی «فقه» نسبت به هر سخنی یا نسبت به سخن خاصی شده است، ناتوان از درک و فهم ابتدایی سخن دیگران نبودند، بلکه ناتوان از فهم عمیق سخنان بودند.

از این رو معنای این چهار آیه این می شود که حضرت موسی(ع) از خداوند می خواهد که قومش به درک عمیق سخنان او دست یابند و قوم حضرت شعیب(ع) به او می گویند که ما عمق سخنان تو و غرض اصلی تو از این سخنان را نمی فهمیم. در دو آیه دیگر نیز فهم عمیق نسبت به سخنان از قومی بدوی یا جاهل و ظاهربین نفی شده است.

در سوره اسراء آمده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». ۵۱ در این آیه «فقه» تسبیح موجودات از مخاطبان نفی شده است. به نظر می رسد کلمه فقه در این آیه نیز تناسب با معنای فهم عمیق دارد؛ زیرا اگر چه

۴۷. طه، آیه ۲۸.

۴۸. هود، آیه ۹۱.

۴۹. کهف، آیه ۹۳.

۵۰. نساء، آیه ۷۸.

۵۱. اسراء، آیه ۴۴.

مخاطبان از فهم ظاهری و غیر عمیق تسبیح موجودات نیز عاجز هستند و به همین سبب اگر در آیه به جای «لَا تَفْقَهُونَ» کلماتی مانند: «لاتفهمون» یا «لاتعلمون» به کار می‌رفت درست بود، ولی چون درک و فهم تسبیح همه موجودات هستی نیازمند فهم عمیق است، پس فهم عمیق از مخاطبان نسبت به این واقعیت پنهان نفی شده است. به عبارت دیگر، پیام قرآن کریم در این آیه این است که شما مخاطبان فاقد فهم عمیق هستید تا به درک تسبیح موجودات دست یابید.

در دو آیه دیگر، آیات تکوینی خداوند ذکر شده و در پایان این دو آیه آمده است که هدف از بیان این آیات تکوینی، «فقه» مردم نسبت به آنها است. ۵۲ در این موارد نیز فقه با معنای فهم عمیق سازگار است؛ زیرا درک پدیده‌های طبیعی به عنوان نشانه‌های خداوند نیازمند فهم عمیقی می‌باشد تا انسان درکی بیش از ظاهر واقعیت‌های طبیعی داشته باشد. به علاوه برداشت ابوحیان در مورد یکی از این آیات و تناسب آن با معنای فهم عمیق در مقایسه با آیه قبل، پیش از این ذکر شد.

آخرین مورد، آیه ۱۲۲ سوره توبه است که به «تَفَقَّهَ در دین» دعوت کرده و با معنای فهم عمیق سازگار است، بلکه معنای فهم عمیق در این آیه نسبت به مطلق فهم، در کنار فرمان به «تفکر»، «تعقل» و «تدبر» در سایر آیات، دارای پیامی بسیار ارزنده برای دین‌شناسان است و آنان را از جمود و فهم ظاهری دین باز می‌دارد و دعوت به درک عمیق آموزه‌های دینی می‌کند.

پس همه آیاتی که در آنها یکی از مشتقات کلمه فقه به کار رفته است نه تنها با معنای فهم عمیق سازگار می‌باشند، بلکه قریب به اتفاق آنها تناسب بیشتری با این معنا نسبت به معنای مطلق فهم دارند.

فصل دوم: معنای دوم فقه

مبدأ تحول در معنای فقه و شکل گیری معنای دوم برای آن، آیه ۱۲۲ سوره توبه بوده است. در این آیه آمده است:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛

و شایسته نیست مؤمنان همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند؟

در این آیه نیز فقه به معنای لغوی به کار رفته است، اما چون متعلق آن، دین است پس تفقه در آیه به معنای طلب فهم دقیق و عمیق در دین می باشد. با توجه به اینکه متعلق تفقه در این آیه مطلق دین است، نه بخشی از دین و نیز با توجه به ظهور عبارت «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»، معنای تفقه شامل همه علوم و معارف دینی می شود و اختصاصی به علم به احکام شرعی یا قسم دیگری از علوم دینی ندارد؛ زیرا انذار با تفقه در همه دین به خصوص اعتقاد به جهان آخرت حاصل می شود. ۵۳

معنای دوم در روایات معصومان (ع)

پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و سپس سایر مسلمانان نیز به تبعیت از قرآن کریم از عبارت «تفقه در دین» استفاده کردند و آن را موضوع مواظبت، راهنمایی ها و سخنان خویش قرار دادند، مانند این روایات:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعِبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عيوبها؛ ۵۴

۵۳. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۵؛ شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۵۷؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۰۴؛ شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۲.
۵۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، او را در دنیا زاهد و در دین فقیه و نسبت به کاستی هایش بصیر می گرداند.

تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي؛^{۵۵}

تفقه در دین داشته باشید. هر کس از شما در دین تفقه نداشته باشد همچون بیابان گردی خواهد بود.

الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ؛^{۵۶}

کمال، همه کمال در تفقه در دین، صبر بر ناملايمات و اندازه گیری معیشت است.

مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ الشَّبَهَاتِ؛^{۵۷}

هر کس در دین خود تفقه نداشته باشد سپس تجارت کند در شبهات غوطه ور خواهد شد.

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهِ فِي دِينِهِ؛^{۵۸}

خداوند به چیزی برتر از فقه در دین عبادت نشده است.

با استعمال کلمه فقه در علوم و معارف دینی و رواج آن در میان مسلمانان، به تدریج کلمه فقه دچار تحول معنایی شد و در صورت استعمال به طور مطلق و بدون اضافه به دین، به معنای دانش دین و فقیه نیز به معنای دانشمند دینی به کار رفت. در روایات فراوانی این تحول در معنای فقه دیده می شود، مانند این روایات:

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ وَالنَّجْمُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ؛^{۵۹}

۵۵. همان، ج ۱، ص ۳۱.

۵۶. همان، ج ۱، ص ۳۲.

۵۷. مفید، المقتنه، ج ۱، ص ۵۹۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸۲.

۵۸. طوسی، الامالی، ص ۴۷۴.

۵۹. کراچکی، معدن الجواهر، ص ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۸؛ نوری،

مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۸.

علوم چهار گونه است: فقه برای ادیان، طبّ برای بدن‌ها، نحو برای زبان و نجوم برای شناخت زمان‌ها.

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْتُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَرْخُصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَلَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ؛^{۶۰}

آیا به شما خبر دهم از کسی که به حق فقیه است: او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نمی‌کند و از عذاب او ایمن نمی‌سازد و به آنها رخصت در نافرمانی خدا نمی‌دهد و قرآن را برای رو کردن به غیر آن رها نمی‌سازد.

أَهْلُ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ وَكَانَ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءَ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَعِبْرَةٍ؛^{۶۱}
اهل دنیا اهل غفلت هستند و گویا اهل ایمان فقها هستند که اهل فکر و عبرت می‌باشند.

لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛^{۶۲}
عمل جز با نیت و عبادت جز با تقوه نخواهد بود.

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ؛^{۶۳}
هر گاه مؤمن فقیه بمیرد رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند.

مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَتِيهِ؛^{۶۴}
مرگ هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان خوش‌تر از مرگ فقیه نیست.

۶۰. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۲۶.

۶۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۶۲. همان، ج ۸، ص ۲۳۴.

۶۳. همان، ج ۱، ص ۳۸.

۶۴. همان، ج ۱، ص ۳۸.

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ ... فَمَعْنَاهَا ... يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ
اللَّهِ؛ ٦٥

از نشانه های قیامت پایمال کردن نماز است ... هنگام قیامت ... مردمانی
خواهند بود که برای غیر خدا تفقه در دین می کنند.

مِنْ زِيِّ الْإِيمَانِ الْفَقْهُ وَمِنْ زِيِّ الْفَقْهِ الْحِلْمُ؛ ٦٦

هیئت ایمان فقه و هیئت فقه بردباری است.

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهُ وَأَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ؛ ٦٧

برترین عبادت فقه و برترین دینداری پرهیزگاری است.

لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفِقْهِهِ
احْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ؛ ٦٨

ای بشیر، هر کس از اصحاب ما که تفقه نکند خیری در او نیست. مردی از
اصحاب ما اگر با فقه خود بی نیاز نگردد نیازمند دیگران می شود و اگر
نیازمند دیگران شود او را در حالی که نمی داند به گمراهی خواهند کشید.

يُظَنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فُقَهَاءُ عُلَمَاءُ، أَنَّهُمْ قَدْ أَثْبَتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالِدِّينِ
مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عِلْمُوهُ وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَا عَرَفُوهُ؛ ٦٩

اینان که ادعا می کنند فقیه و عالم هستند گمان می کنند به همه فقه و دین که
امت به آن نیازمندند دست یافته اند، در حالی که همه دانش پیامبر (ص) را
نمی دانند و از آن حضرت به آنها نرسیده است و آن را نمی شناسند.

٦٥. قمی، تفسیر قمی، ج ٢، ص ٣٠٤؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ١٧، ص ٣١٠.

٦٦. طوسی، الامالی، ص ١٩٢.

٦٧. صدوق، الخصال، ص ٣٠.

٦٨. کلینی، الکافی، ج ١، ص ٣٣.

٦٩. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص ٦١.

إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَآكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا؛^{۷۰}

محبوب ترین اصحابم نزد من باتقواترین و فقیه ترین و کسی است که بیش از دیگران روایات ما را کتمان می کند.

الْفُقَهَاءُ أُمَّاءُ الرَّسْلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛^{۷۱}

فقها امین پیامبران هستند مادامی که غوطه ور در دنیا نشوند.

البته احتمال دارد فقه و مشتقات آن در بعضی از این روایات به معنای اول باشد، چنان که در روایت ذیل به معنای اول است:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ طَعْمِ الْمَاءِ، فَقَالَ: سَلْ تَفَقَّهًا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتًا؛

طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ؛^{۷۲}

مردی از امام صادق (ع) در باره مزه آب پرسید. ایشان فرمودند: برای تفقه بپرس نه به قصد زحمت دادن؛ مزه آب مزه زندگی است.

در آثار قرن دوم و سوم به موارد متعددی از استعمال کلمه فقه و فقها در کنار کلمات قرائت و قراء برمی خوریم. در این موارد نیز فقه و مشتقات آن در معنای دوم به کار رفته است و مقصود از آن، تقابل میان کسانی است که به فهم عمیق از قرآن و دین دست یافته اند و کسانی که فقط به قرائت قرآن اکتفا کرده اند.^{۷۳}

این نخستین تحول در معنای فقه است. بنابراین، کلمه فقه و مشتقات آن در روایات و اولین متون دانشمندان مسلمان در سه قرن نخست می تواند به این معنا باشد؛ بلکه شاید بتوان گفت که کلمه فقه و مشتقات آن به علت کثرت استعمال در این معنا در طول زمان مزبور، در معنای نخست ظهور ندارد، مگر اینکه قرائن بر خلاف آن دلالت کند.

۷۰. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۷۱. همان، ج ۱، ص ۴۶.

۷۲. همان، ج ۶، ص ۳۸۱.

۷۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۷۶؛ بی نا، فقه الرضا، ص ۱۲۴ و ۱۴۳؛ مالک بن انس،

الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۳؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۸۴.

فصل سوم: معنای سوم فقه

به تدریج کلمه فقه دچار دگرگونی معنایی جدیدی شد. در این تحول دوم، فقه به معنای دانش عمیق دین نیست، بلکه به معنای علم دقیق و عمیق به احکام شرعی می باشد که یکی از علوم دینی است. پس کلمه فقه در طول تاریخ دارای سه معنای متفاوت بوده است: اول فهم عمیق معنای کلام و مانند کلام؛ دوم فهم عمیق همه معارف دینی و سوم فهم عمیق خصوص احکام شرعی.

در معنای سوم همچون دو معنای گذشته، بر تأمل و دقت در فهم، تأکید شده است. بنابراین به کسی که احکام شرعی را می داند، ولی آنها را از روی دقت و تأمل یا به عبارت دیگر، اجتهاد و استنباط نیاموخته است، فقیه گفته نمی شود و دانش او نیز فقه نامیده نمی شود.

تفاوت این سه معنا - چنان که روشن است - به تفاوت در متعلق فهم عمیق می باشد. در معنای اول، متعلق آن معنای کلام و مانند کلام است و در معنای دوم، متعلق آن همه معارف اسلامی می باشد و در معنای سوم، متعلق آن، خصوص احکام شرعی است. متعلق در معنای دوم و سوم نسبت به معنای پیشین خود اخص است. پس کلمه فقه در طول تاریخ، سه معنای متفاوت یافته است که به ترتیب، معانی متأخر نسبت به معانی متقدم در مفهوم بر قیود آن افزوده شده و در نتیجه در مصداق کوچکتر شده است.

قرن های متمادی است که معنای سوم میان مسلمانان رواج دارد. امروزه نیز کلمه فقه و فقیه به طور مطلق و بدون انضمام قرینه ای، ظاهر در معنای سوم است و با وجود قرینه می تواند در معنای اول و دوم به کار رود، مانند «فقه الحدیث» یا «فقه اللغة» که امروزه نیز رایج است و از موارد استعمال فقه در معنای نخست می باشد.

شاید منشأ تحول معنای دوم به معنای سوم این بود که عموم مردم از گذشته تا کنون بر این باور هستند که به عالمان به احکام شرعی بیش از سایر دانشمندان

دینی نیازمند بوده و هستند؛ زیرا مهم ترین دغدغه دینی آنان رعایت احکام عبادی و معاملی شریعت و حفظ صورت ظاهری اعمال است. از این رو شاخص ترین مصداق دانشمند دینی برای آنها کسی است که احکام شرعی را به آنان بیاموزد. به همین سبب، کلمه فقه و فقیه که بر اساس آموزه های قرآن و سنت بر همه معارف دینی و همه دانشمندان دینی اطلاق می شد به تدریج از این معنای عام فاصله گرفت و بر شاخص ترین علوم دینی و دانشمندان دینی نزد عموم مردم اطلاق گردید.

ادعای ثبوت معنای سوم برای فقه بدین معنا نیست که این کلمه در طول صدها سال که معنای سوم از آن متبادر بوده است در عصر یا سرزمینی خاص دارای معنای دیگری نبوده است، بلکه بدین معنا است که بر اساس شواهد متقن تاریخی، معنای غالب و شایع در طول این دوران تا زمان حاضر معنای سوم بوده، هر چند ممکن است در طول این زمان گاهی در عصر یا سرزمینی دارای معنای دیگری نیز بوده باشد که دقیقاً منطبق بر معنای سوم نیست.

شهید ثانی (م ۹۶۶) یکی از معانی رایج عرفی در عصر خویش برای فقه را معنایی معرفی می کند که با معنای سوم تفاوت دارد. او می گوید:

گاهی فقه در عرف، بر تحصیل بخشی از احکام اطلاق می شود، هر چند بر پایه تقلید باشد و این معنایی شایع در این زمان است.^{۷۴}

بر پایه این گزارش، دانش کسی که بخشی از احکام را بر پایه تقلید آموخته است فقه نامیده می شد و بالتبع خود او نیز فقیه خوانده می شد. روشن است که امروزه چنین استعمالی برای فقه و فقیه شایع نیست و در تاریخ نیز به دشواری بتوان برای آن شواهدی یافت.

۷۴. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۴.

عصر پیدایش معنای سوم

آنچه در بحث ما ضرورت دارد بررسی این نکته است که تحول در معنای سوم در حدود چه تاریخی به وقوع پیوسته است و از چه تاریخی به بعد از کلمه فقه و مشتقات آن، این معنا متبادر شده است. اگر این تحول معنایی در عصر صدور روایات تحقق یافته باشد در این صورت معنای مورد نظر در روایات یا بخشی از روایات که مربوط به امامان متأخر (ع) است، می تواند معنای سوم باشد. ولی اگر تحول معنایی مربوط به عصر بعد از صدور روایات باشد در این صورت می بایست روایات را بر معنای اول یا دوم حمل کرد.

برای استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در روایات در خصوص معنای سوم نمونه های روشنی نمی توان یافت. به نظر می رسد حداقل رواج معنای سوم میان مسلمانان و به خصوص شیعیان، بعد از عصر صدور روایات بوده است؛ هر چند برخی، تاریخ رواج این معنا برای فقه را اواخر قرن اول می دانند،^{۷۵} ولی شواهد روشنی برای ادعای خود نیاورده اند.

البته در برخی روایات، «فقه» در موارد و مصادیق علم به احکام شرعی استعمال شده و در برخی دیگر، کلمه «فقهها» بر بعضی از مجتهدان و عالمان به احکام شرعی اطلاق شده است.^{۷۶} این گونه استعمالات در روایات ضرورتاً بدان معنا نیست که در زمان صدور این روایات، معنای سوم رواج داشته است، بلکه چنانچه برخی گفته اند - فقه و فقیه در این روایات می تواند به همان معنای دانش دین و دانشمند دینی باشد که در مورد یکی از مصادیقش، یعنی علم به احکام

۷۵. امین، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۷۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۹؛ ج ۱۹، ص ۲۹۴ و ۳۴۹؛ ج ۲۱، ص ۱۱۰؛

ج ۲۳، ص ۲۹۸؛ ج ۲۷، ص ۳۶۰؛ ج ۲۹، ص ۲۶۵؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۰۶،

۴۴۱؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹.

شرعی و عالم به آن به کار رفته است. ۷۷

به عبارت دیگر، میان استعمال عام در یکی از مصادیقش با استعمال عام در معنای خاص تفاوت است و آنچه گویای تحول در معنای عام است استعمال دوم می باشد؛ نه استعمال از نوع اول و موارد مزبور در روایات ضرورتاً از نوع دوم نیستند، بلکه محتمل است از نوع اول باشند؛ مانند این روایت:

يَا مَعْشَرَ التَّجَّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ. وَاللَّهِ
لَلرَّبِّيَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا؛^{۷۸}

ای جمعیت تاجران، فقه سپس تجارتخانه، فقه سپس تجارتخانه، فقه سپس تجارتخانه، به خدا سوگند ربا در میان این امت از اثر پای مورچه بر کوه صفا مخفی تر است.

در عین حال روایتی وجود دارد که شاید گویای این باشد که در عصر معصومان(ع) زمینه های تحول معنای اخیر برای کلمه فقه وجود داشته است. یونس بن یعقوب می گوید: مردی از اهل شام خدمت امام صادق(ع) رسید و عرض کرد:

أُنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقْهٍ وَفَرَائِضٍ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَاطَرَةِ أَصْحَابِكَ؛^{۷۹}
من دارای دانش کلام، فقه و فرائض می باشم که برای مناظره با اصحاب شما آمده ام.

در این روایت، فقه به قرینه تقابل با کلام که ظهور در علم عقاید یا بخشی از آن دارد به معنای مطلق علم دین نیست، بلکه ظاهر در علم به احکام شرعی می باشد. کلمه «فرائض» در این روایت به فقه عطف شده است. این استعمال در آثار

۷۷. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۶؛ اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۵۳.

۷۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸۱.

۷۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱، مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹.

فقهی مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ. ق) ^{۸۰} و احمد بن عبدالله عجللی (م ۲۶۱ هـ. ق) ^{۸۱} از دانشمندان اهل سنت نیز دیده می شود. این استعمال در اعصار بعد در کتب فقهی اهل سنت و رجال و تراجم آنان رواج یافت. ^{۸۲}

ابن خلدون می گوید: «مقصود از فرائض، علم به میزان سهام در ارث است». او سپس توضیح می دهد که علت اینکه فرائض از سایر ابواب فقهی جدا گردیده و گاهی به عنوان علم مستقلی در کنار فقه ذکر می شود این است که آگاهی به فرائض، نیازمند علم حساب است و به همین سبب با سایر ابواب فقهی تفاوت دارد. ^{۸۳}

ظاهر کلام علامه مجلسی در شرح روایت مذکور این است که در نظر او فقه در این روایت به معنای علم به احکام شرعی است. او می گوید:

ذکر فرائض بعد از فقه، ذکر خاص بعد از عام است و وجه آن این است که علم فرائض نسبت به سایر ابواب فقهی غامض، پیچیده و مورد اختلاف امت است و مخالفین، اهتمام بسیار به آن دارند و آگاهی به آن نیازمند علم حساب می باشد. ^{۸۴}

۸۰. مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۴، ص ۴۱۹.

۸۱. عجللی، معرفة الثقات، ج ۱، ص ۷۹.

۸۲. جندی، مختصر خلیل، ص ۲۱۴؛ رعینی، مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۵۳۹؛ دسوقی، حاشیة الدسوقی، ج ۴، ص ۱۸؛ دردیر، الشرح الكبير، ج ۴، ص ۱۸؛ مرتضی، شرح الازهار، ج ۲، ص ۳۸۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۲۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲؛ ج ۲۱، ص ۳۰۲؛ عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵؛ سمعانی، الانساب، ج ۴، ص ۴۳۰؛ حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۷؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۴۹.

۸۳. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۵۱.

۸۴. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۶۸.

ملا صالح مازندرانی نیز این احتمال را داده است که مقصود از فرائض در روایت مذکور احکام ارث باشد.^{۸۵}

قرائن لفظی نیز در موارد استعمال فقه در کنار فرائض، در آثار متأخر اهل سنت گویای این است که مقصود از فقه در این گونه موارد معنای سوم است. روایت یونس بن یعقوب به شکل دیگری نیز در منابع روایی نقل شده است که کلمه فقه در گفتار مرد شامی به قرینه تقابل با علم کلام، عربیت، توحید و امامت، در معنای سوم ظهور دارد.^{۸۶}

در عین حال به استناد یک یا چند روایت معدود نمی توان ادعا کرد که متبادر از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر صدور روایات از ائمه معصومین (ع)، معنای سوم بوده است. برای شکل گیری تبادر نیاز به شواهد بسیار بیشتری از روایات و غیر روایات در آن عصر می باشد. هر چند این روایت می تواند قرینه بر این نکته باشد که زمینه های شکل گیری معنای سوم در قرن دوم و در میان جامعه اهل سنت که مرد شامی از میان آنها بوده، وجود داشته است.

از ابوحنیفه (م ۱۵۰) نقل شده است که فقه را به «شناخت آنچه به سود نفس و آنچه به ضرر آن است» تعریف کرده است.^{۸۷} این تعریف با توجه به اینکه ابوحنیفه فقیه بوده و بیشترین دانش او مربوط به احکام شرعی بوده است می تواند مؤید این نکته باشد که در عصر ابوحنیفه هنوز فقه به معنای سوم رواج نداشته است.

جمعی از دانشمندان یادآور این دگرگونی در معنای فقه شده اند. ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) می گوید:

منشأ آمیختگی علوم مذموم با علوم دینی، تحریف نام های پسندیده و تبدیل

۸۵. مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۵، ص ۹۰.

۸۶. کشی، رجال الکشی، ص ۲۷۶.

۸۷. زرکشی، المثور فی القواعد، ج ۱، ص ۱۲.

آنها با اغراض فاسد به معانی دیگری است که مورد نظر سلف صالح در قرن اول نبوده است. این الفاظ عبارت است از: فقه، علم، توحید، تذکیر و حکمت. همه این الفاظ، پسندیده هستند... نخستین لفظ فقه است. تصرفی که در این لفظ رخ داده تخصیص معنای آن بوده است، نه نقل و دگرگونی معنای آن. این لفظ، مختص شناخت فروع غریب در فتاوا و آگاهی بر دقائق علل آنها و زیاده روی در سخن گفتن در این مورد و حفظ سخنان دیگران در این موضوع شده است. پس هر کس دقت بیشتری در این باره به خرج دهد و بیشتر به آن مشغول باشد به او «افقه» گفته می شود در حالی که «فقه» در عصر نخستین، بر علم راه یابی به آخرت و شناخت نکات دقیق از آفات نفس و آنچه موجب تباهی اعمال می گردد و فضیلتی که پستی دنیا و نعمت های آخرت را بر ملامی سازد و خوف را بر انسان چیره می گرداند، اطلاق می شد.^{۸۸}

بعضی از دانشمندان شیعه و اهل سنت برای تبیین معنای فقه در قرآن یا روایات به نقل این سخن غزالی پرداخته اند.^{۸۹}

شهید ثانی (م ۹۶۶) نیز فقه حقیقی را «علم به جلال و عظمت خداوند که موجب خوف و خشوع در انسان می شود و او را بر تقوا و اوستاد و علم به رذائل اخلاقی که باید از آنها پرهیز کند و صفات پسندیده که باید به آنها آراسته شود» تعریف کرده است.^{۹۰}

۸۸. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۵.

۸۹. سیوری، نضد القواعد الفقهیه، ص ۶؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۵۱؛ مناوی، فیض القدير، ج ۴، ص ۵۸۱؛ بخاری، کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام، ج ۱، ص ۵۴؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۴۶؛ سائیس، تفسیر آیات الاحکام، ص ۴۷۶؛ قاسمی، محاسن التاویل، ج ۵، ص ۵۲۹.

۹۰. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۵۷.

شیخ بهایی (م ۱۰۳۱) در شرح روایتی که در آن کلمه «فقیه» به کار رفته است به نقل عبارت غزالی می پردازد و می گوید:

مقصود از فقه در این روایت، علم به احکام شرعی بر پایه ادله تفصیلی نیست؛ زیرا این معنایی جدید و مستحدث برای فقه می باشد، بلکه مراد بصیرت در دین است و بیشتر موارد استعمال فقه در روایات به همین معنا می باشد و فقیه نیز کسی است که دارای این بصیرت باشد.^{۹۱}

صدرالمتألهین (م ۱۰۵۰) و ملا صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱) در شروح خود بر اصول کافی ضمن تصریح بر نوپیدا بودن معنای رایج فقه به نقل عبارت شیخ بهائی پرداخته اند.^{۹۲} صدرالمتألهین در موارد متعدد از تفسیر خود ضمن نقل بخش هایی از عبارات غزالی، در یک مورد تصریح می کند که معنایی که امروزه برای فقه رایج است مربوط به عصر بعد از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است.^{۹۳} علامه مجلسی برای فقه به اقتضای موارد و قرائن موجود در روایات، معانی مختلفی ذکر کرده است. او می گوید:

فقیه در بیشتر روایات بر دانشمندی اطلاق شده است که اهل عمل است و آگاه به آفات و کاستی های نفس خود و تارك دنیا و زاهد در آن و مشتاق قرب الهی است.^{۹۴}

به عبارت دیگر، به نظر ایشان - چنان که در جای دیگر یادآور شده است - فقه، اسم برای علم و عمل با هم است.^{۹۵} این سخن را بعضی از دانشمندان اهل سنت

۹۱. عاملی بهائی، الاربعون حدیثاً، ص ۷۲.

۹۲. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۹؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۹، ۴۲۵.

۹۳. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۳۵۰؛ ج ۳، ص ۲۴۱.

۹۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۸.

۹۵. همان، ج ۵۸، ص ۱۲۱؛ ج ۶۸، ص ۲۹۴.

نیز گفته اند. ۹۶ مقصود علامه مجلسی روایاتی از این قبیل است:

إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمَ وَالصَّمْتَ؛^{۹۷}

از نشانه های فقه، بردباری و سکوت است.

إِنَّ مِنْ الْحَقِّ أَنْ تَفَقَّهُوا وَمِنْ الْفَقْهِ أَنْ لَا تَعْتَرُوا؛^{۹۸}

از حق این است که تفقه ورزید و از فقه این است که مغرور نشوید.

فَبِالْإِيمَانِ يَسْتَدَكُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يَعْمَرُ الْفِقْهُ وَبِالْفِقْهِ يَرْهَبُ الْمَوْتُ؛^{۹۹}

اعمال صالح با ایمان دست یافتنی است و با اعمال صالح فقه بنا می شود و با

فقه از مرگ ترسیده می شود.

أَنَّ أَفْضَلَ الْفَقْهِ الْوَرَعَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ؛^{۱۰۰}

برترین فقه تقوای در دین خدا و عمل به فرمان او است.

از توضیحات مجلسی، ذیل روایتی دیگر فهمیده می شود که مقصود وی این

نیست که عمل خارجی جزء معنای فقه است، بلکه مقصودش این است که فقه

دانشی است که اقتضای تقوا و عمل اخلاقی را دارد. او می گوید: «از بعضی

روایات فهمیده می شود که فقه، علم ربانی است که در قلب جای گرفته و آثارش در

رفتار آشکار می شود». ۱۰۱ دیگران نیز تصریح کرده اند که حقیقت فقه، ادراك و

علم است و تقوا نتیجه آن می باشد. ۱۰۲

۹۶. بخاری، كشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام، ج ۱، ص ۵۴.

۹۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶.

۹۸. همان، ص ۴۵.

۹۹. همان، ج ۲، ص ۵۰.

۱۰۰. طوسی، الامالی، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۹.

۱۰۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴.

۱۰۲. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۶؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۲۷.

به همین علت در برخی روایات بعضی از فقها به علت سوء رفتار مورد مذمت قرار گرفته اند^{۱۰۳}؛ مانند:

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ
يَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ
ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرَّفُفُقَهَاءُ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ؛^{۱۰۴}
بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز خطی و از اسلام جز نامی که بر آن
نهاده اند باقی نمی ماند در حالی که آنها دورترین از آن هستند. مساجد آنها
آباد است در حالی که از هدایت خالی است. فقیهان این زمان بدترین فقیهان
زیر آسمان می باشند. از آنها فتنه پدید می آید و فتنه به آنها باز می گردد.

صِنْفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِذَا صَلَّحَا صَلَّحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي، قَسِيلٌ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ؛^{۱۰۵}

اگر دو گروه از امت من اصلاح شوند امت من صالح می گردند و اگر آنها
فاسد شوند امت من به فساد کشیده می شوند. گفته شد: ای رسول خدا آن دو
گروه کیستند؟ فرمود: فقها و فرمانروایان.

إِنَّ اللَّهَ يَعَذِّبُ السُّتَّةَ بِالسُّتَّةِ، الْعَرَبَ بِالْعَصْبِيَّةِ وَالذَّهَاقِينَ بِالْكَبْرِ وَالْأُمَرَاءَ
بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَالتَّجَارَ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلَ الرِّسَالَتِ بِالْجَهْلِ؛^{۱۰۶}
خداوند سه گروه را به سبب سه چیز عذاب می کند، عرب را به سبب تعصب و
رؤسای قبایل را به سبب تکبر و فرمانروایان را به سبب ستم کردن و فقها را به
سبب حسادت و تاجران را به سبب خیانت و عوام مردم را به سبب جهالت.

۱۰۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۶

۱۰۴. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۱۰۵. صدوق، الخصال، ص ۳۷.

۱۰۶. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۶۳.

با توجه به تمجید فراوان ائمه(ع) از فقه و فقیه در روایات، به نظر می‌رسد مقصود آنان از فقها در این قسم اخیر از روایات، کسانی هستند که به اقتضای دانش خویش عمل نمی‌کنند و یا کسانی که مردم آنان را فقیه می‌پندارند، ولی آنها واقعاً به تفقه در دین دست نیافته‌اند؛ چنان که ائمه(ع) در روایاتی دیگر، دانشمندان اهل سنت را «فقها» نامیده‌اند^{۱۰۷}، مانند:

قَالَ: اذْهَبْ فَتَفَقَّهُ وَاطْلُبِ الْحَدِيثَ، قَالَ: عَمَّنْ؟ قَالَ: عَنِ فُقَهَاءِ اَهْلِ الْمَدِينَةِ
ثُمَّ اعْرَضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ؛^{۱۰۸}

فرمود: برو کسب فقه کن و حدیث طلب کن، گفت: از چه کسی؟ فرمود:

از فقهای اهل مدینه؛ سپس احادیث را بر من عرضه کن.

قُلْتُ لَهُ يَعْني الرُّضَا(ع): حَدَّثَ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي لَأَجِدُ بُدْأً مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَكَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدُ اسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ؟ قَالَ: فَقَالَ: ابْتِ فِقْهَ الْبَلَدِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ؛^{۱۰۹}

به امام رضا(ع) عرض کردم: پیشامدی برایم رخ می‌دهد که ناچارم تکلیف خود را در باره آن بدانم و در شهری که من در آن هستم کسی از دوستان شما نیست که از او پرسش کنم، امام رضا(ع) فرمود: به نزد فقیه شهر خود برو و از او بپرس، هر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن که حق در آن است.

همچنین در روایتی دیگر امام باقر(ع) به اینکه مردم برخی را فقیه می‌نامند

اعتراض می‌کند. در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ

۱۰۷. همان، الکافی، ج ۵، ص ۲۶، ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ج ۶، ص ۲۵۶ و ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۳۴۸؛ ج ۸،

ص ۳۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ ج ۶۳، ص ۴۹۴.

۱۰۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۰۹. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۳۱.

الْفُقَهَاءُ لَا يَقُولُونَ هَذَا، فَقَالَ: يَا وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ حَقُّ
 الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (ص)؛^{۱۱۰}
 از امام باقر(ع) درباره مسئله ای پرسش شد و او پاسخ داد، مرد پرسش کننده
 گفت: فقها چنین نمی گویند. امام(ع) فرمود: وای بر تو، آیا فقیهی تاکنون
 دیده ای! فقیه واقعی کسی است که در دنیا زاهد باشد و به آخرت رغبت
 داشته باشد و به سنت پیامبر(ص) چنگ زند.

در عین حال مجلسی در برخی روایات، مانند مقبوله عمر بن حنظله، فقه را به
 معنای علم به احکام شرعی می داند^{۱۱۱} و در برخی روایات دیگر آن را به معنای علم
 به احکام شرعی و اخلاق معنا کرده است.^{۱۱۲}
 شاید مقصود علامه مجلسی در این موارد این نیست که فقه به معنای علم به
 احکام شرعی است، بلکه مرادش این است که فقه در مورد علم به احکام شرعی به
 کار رفته و بر آن تطبیق یافته است.
 بعضی از معاصران نیز تأکید کرده اند که فقه در قرآن و روایات به معنای سوم
 نیست و این معنا برای فقه در قرون بعد پدید آمده است.^{۱۱۳}

معنای فقه در آغاز عصر غیبت

در نخستین آثار مربوط به آغاز عصر غیبت صغری نیز نمی توان شواهد روشنی
 از استعمال فقه در معنای سوم یافت. از فضل بن شاذان(م ۲۶۰) عباراتی نقل شده

۱۱۰. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۷۰.

۱۱۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۲.

۱۱۲. همان، ج ۶۷، ص ۳۷۴.

۱۱۳. شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۳؛ حلی، دلیل العروة الوثقی، ص ۱؛ کاشف الغطاء،
 باب مدينة العلم، ص ۷؛ مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۲۴؛
 حسینی تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۳.

است که در آن فقه و مشتقات آن در معنای دوم ظهور دارد. ^{۱۱۴} همچنین در کتاب فقه الرضا(ع) که بنا بر قول اصحّ، نوشته محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر(م ۳۲۴) ^{۱۱۵} است کلمه فقه به وضوح در معنای دوم به کار رفته است ^{۱۱۶}. محمد بن عمر کشتی(متوفای نیمه اول قرن چهارم) سه گروه شش نفره از اصحاب ائمه(ع) را «فقها» می نامد و ادعا می کند که بزرگان امامیه اتفاق نظر بر تصدیق آنها داشته و برای آنها اعتراف به «فقه» کرده اند. ^{۱۱۷} این هیجده نفر در علم رجال بر پایه گزارش کشتی به «اصحاب اجماع» شهرت یافتند. ^{۱۱۸}

به نظر می رسد مقصود کشتی از فقه و فقها در مورد این افراد، معنای دوم یعنی مطلق دانش دین و دانشمند دینی است؛ زیرا اولاً اگر مقصود او معنای سوم بود، شایسته بود از دانشمندان سایر علوم دینی در میان اصحاب امامیه که مورد تصدیق همگان هستند نیز نام می برد، در حالی که او فقط از فقها نام برده است؛ ثانیاً از برخی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در کتاب او معنای دوم فهمیده می شود ^{۱۱۹} و موردی که به روشنی دلالت بر معنای سوم نماید دیده نمی شود؛ ثالثاً او در مورد شش نفر سوم در کنار «فقه» از «علم» نیز یاد می کند و می گوید: «اصحاب ما بر صحت و صدق آنچه از این گروه نقل شده است اجماع دارند و به فقه و علم برای

۱۱۴. کشتی، رجال الکشتی، ص ۱۶، ۳۷ و ۴۸۴.

۱۱۵. جمعی از نویسندگان، الرسائل الاربعه عشرة، رسالة فصل القضاء في الكتاب المشتهر بـ«فقه الرضا»، ص ۸۷؛ شوشتری، النجعة في شرح اللمعة، ج ۶، ص ۴۰۰؛ شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۷، ص ۲۱۶۷.

۱۱۶. بی نا، فقه الرضا، ص ۲۲۱.

۱۱۷. کشتی، رجال الکشتی، ص ۲۳۸، ۳۷۵ و ۵۵۶.

۱۱۸. وحید بهبهانی، الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۵۸؛ خاقانی، رجال الخاقانی، ص ۶۰؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۵۷.

۱۱۹. کشتی، رجال الکشتی، ص ۱۶، ۳۸، ۱۶۷، ۲۵۴، ۴۸۴ و ۵۳۰.

آنها اعتراف می‌کنند»^{۱۲۰}. عطف علم بر فقه در این عبارت، گویای این است که مقصود از فقه، قسم خاصی از علوم دینی نیست؛ زیرا در این صورت سزاوار بود در کنار آن به سایر رشته‌های علوم دینی اشاره می‌شد به خصوص در میان این گروه سوم، شخصیتی همچون یونس بن عبدالرحمن وجود دارد که کشی او را افقه از دیگران می‌داند در حالی که شهرت او در علم اعتقادات نیز همانند احکام شرعی است و به همین سبب، بخش قابل توجهی از آثار او در زمینه مباحث اعتقادی است.^{۱۲۱}

معنای فقه در آثار قرن دوم و سوم اهل سنت

فقه و مشتقات آن در موارد فراوان در متون غیر روایی اهل سنت در قرن دوم و سوم مانند آثار مالک بن انس (م ۱۷۹)، شافعی (م ۲۰۴) و دیگران به کار رفته است. در بیشتر این موارد، فقه می‌تواند به معنای دوم، یعنی دانش دین باشد.^{۱۲۲} گاهی نیز به معنای اول است.^{۱۲۳} همچنین در بخش قابل توجهی از این موارد، محتمل است فقه به معنای سوم، یعنی علم به احکام شرعی باشد، زیرا در این گونه موارد، فقه و مشتقات آن در مورد دانش احکام شرعی و دانشمندان آن به کار رفته است،^{۱۲۴} ولی چنان که گذشت این گونه استعمالات ممکن است از قبیل استعمال

۱۲۰. همان، رجال الکشی، ص ۵۵۶.

۱۲۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۴۶.

۱۲۲. مالک بن انس، الموطأ، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۴، ص ۴۲۱؛ ج ۶، ص ۲۸۶؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۲۳. مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۴۹۳.

۱۲۴. همان، ج ۲، ص ۸۶۵؛ مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۲۷۴ و ۴۱۲؛ ج ۲، ص ۱۹۷؛ ج ۶، ص ۲۵۳؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۳۲۵؛ ج ۲، ص ۱۰۶، ۱۱۰ و ۱۲۶؛ ج ۳، ص ۵۴.

عام در یکی از مصادیقش باشد که با استعمال عام در معنای خاص تفاوت دارد. در نخستین منابع تفسیری باقیمانده از تابعین مانند تفسیر مجاهد (م ۱۰۴) و تفسیر سفیان ثوری (م ۱۶۱)، فقه غالباً به معنای دوم^{۱۲۵} و گاهی به معنای اول به کار رفته است^{۱۲۶} و نمونه های روشنی از به کارگیری آن در معنای سوم دیده نمی شود.

چنان که گذشت، برخی از اهل لغت مانند خلیل بن احمد (م ۱۷۵)، صاحب بن عبّاد (م ۳۸۵) و ابن سیده (م ۴۵۸) فقه را به «علم دین» معنا کرده اند. ۱۲۷ بی تردید مقصود آنان بیان معنای رایج در عصر خودشان یعنی معنای دوم بوده است و در صدد بیان معنای نخستین فقه نبوده اند. پس وجود چنین معنایی در عصر این گروه از لغت شناسان و سکوت آنان از بیان معنای «علم به احکام شرعی» برای فقه می تواند گویای این باشد که تا عصر این گروه از لغت شناسان، یعنی تا حدود نیمه اول قرن پنجم، فقه به معنای دوم رواج داشته و هنوز معنای سوم شایع نبوده است.

در نهایت به سختی می توان در متون قرن دوم، سوم و حتی تا اواخر قرن چهارم به موارد روشنی از به کارگیری فقه در معنای سوم دست یافت. به نظر می رسد که در این سده ها به علت کثرت استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در موارد علم به احکام شرعی به گونه استعمال عام در یکی از مصادیقش، زمینه تحول معنای این کلمه فراهم گردید و به تدریج در قرون بعد، این دگرگونی معنایی به وضوح پدید آمد.

۱۲۵. مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۶۲، ثوری، تفسیر ثوری، ص ۱۰۴.
۱۲۶. مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، ج ۲، ص ۴۶۲ و ۵۰۴؛ ثوری، تفسیر ثوری، ص ۲۵۶.
۱۲۷. خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۳۷۰؛ صاحب بن عبّاد، المحیط فی اللغة، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن سیده، المحکم و المحیط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸.

رواج معنای سوم در قرن پنجم

در متون دینی عامه و خاصه، از اوایل قرن پنجم و پس از آن به روشنی شاهد استعمال فقه در معنای سوم هستیم. شیخ مفید (م ۴۱۳) در مواردی به وضوح فقه را به معنای سوم به کار برده^{۱۲۸} و در موارد دیگری فقه را در عرض علم کلام و فقیه را در عرض متکلم قرار داده و معنای سوم را اراده کرده است.^{۱۲۹} گاهی نیز فقها را در کنار اهل تفسیر ذکر کرده است.^{۱۳۰} هر چند در مواردی نیز فقه را به معنای اول به کار برده است.^{۱۳۱}

او رساله‌ای به نام «التذکرة في أصول الفقه» دارد که مربوط به علم اصول است. در آغاز این رساله تصریح می‌کند که مقصود او از «اصول الفقه»، «اصول الاحکام الشرعیة» است.^{۱۳۲} به هر صورت در آثار شیخ مفید، استعمال فقه به معنای سوم وجود دارد، ولی نمونه‌های فراوانی برای آن نمی‌توان یافت.

به کارگیری فقه به معنای سوم در آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) بیشتر است.^{۱۳۳} تعبیر به اصول فقه در آثار سید مرتضی و به خصوص در کتاب الذریعة که در این زمینه تألیف کرده است فراوان به کار رفته و در همه این موارد مقصود از فقه، علم به احکام شرعی است.^{۱۳۴} در نهایت او در رساله «الحدود و الحقائق» فقه را این گونه

۱۲۸. مفید، الفصول المختارة، ص ۱۳۲.

۱۲۹. همو، المسائل الصاغانية، ص ۴۱، ۴۵؛ همو، اوائل المقالات، ص ۷۷، ۸۲، ۸۷ و ۸۸؛ همو، الافصاح، ص ۱۶۷؛ همو، العویص، ص ۲۱.

۱۳۰. همو، الافصاح، ص ۱۷۱.

۱۳۱. همو، المقننه، ص ۳۸۰، ۳۸۱ و ۳۸۲؛ همو، الفصول المختارة، ص ۱۶۶.

۱۳۲. همو، التذکرة باصول الفقه، ص ۲۷.

۱۳۳. سید مرتضی، الانتصار، ص ۸۰، همو، رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱۳۴. سید مرتضی، الذریعة، ج ۱، ص ۸۰؛ همو، الانتصار، ص ۲۷۰، ۴۵۳، ۵۵۹ و ۵۹۹؛

همو، المسائل الناصریات، ص ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۳۰۶، همو، رسائل المرتضی،

ج ۲، ص ۳۱۸.

معنا می کند: «الفقه: العلم بجملة الأحكام الشرعية». ۱۳۵.

محمد بن اسحاق ندیم (م ۴۳۸) در کتاب فهرست خود گروه های مختلفی از دانشمندان را ذکر می کند و عالمان به احکام شرعی را «فقها» و دانش آنان را «فقه» می نامد. ۱۳۶ در آثار ابوالفتح کراچکی (م ۴۴۹) موارد استعمال فقه در خصوص معنای سوم به روشنی دیده می شود. او در کتاب کنز الفوائد مطالب متنوعی از علوم گوناگون گرد آورده و در لابه لای آن به طرح برخی مسائل مربوط به احکام شرعی پرداخته و عنوان «مسألة فقهية» را برای این گونه مسائل قرار داده است. ۱۳۷

اهل سنت منشأ پیدایش معنای سوم

شواهد تاریخی گویای این است که جامعه اهل سنت، منشأ شکل گیری معنای سوم بوده اند و شیعیان تحت تأثیر آنان، فقه را به این معنا به کار برده اند. قرائن دلالت کننده بر این ادعا عبارت است از اینکه بیشترین موارد استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در قرن دوم در مورد دانش احکام شرعی و دانشمندان آن در منابع اهل سنت است، مانند موارد استعمال «فقه» به همراه «فرائض» که چنان که گذشت نخستین بار در آثار مالک بن انس (م ۱۷۹) پیشوای مذهب مالکی و احمد بن عبدالله عجللی (م ۲۶۱) از دانشمندان اهل سنت دیده می شود.

همچنین مقصود از «فقها» که در روایات امامان شیعه (ع) بر دانشمندان به احکام شرعی اطلاق شده، دانشمندان اهل سنت است. ۱۳۸ گویا اهل بیت (ع) بنا بر پیش فرض مخاطبان خود که دانشمندان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت را به

۱۳۵. همو، رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۳۶. ندیم، الفهرست، ص ۲۵۱.

۱۳۷. کراچکی، کنز الفوائد، ص ۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۰۱ و ۲۶۹.

۱۳۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۶، ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ج ۶، ص ۲۵۶ و ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۳۴۸؛

ج ۸، ص ۳۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ ج ۶۳، ص ۴۹۴.

فقها می شناختند سخن گفته اند .

شاهد دیگر بر اینکه اهل سنت دانشمندان به احکام شرعی خود را فقها می نامیدند، این است که در بسیاری از آثار فقهی شیعه در قرن پنجم، مانند آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) و شیخ طوسی (م ۴۶۰) مقصود از «فقها» به طور مطلق، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت است و این لفظ شامل عالمان به احکام شرعی از شیعه نمی شود. ۱۳۹

این نکته گویای این است که در نخستین سال های شکل گیری معنای سوم، فقه و مشتقات آن قبل از اینکه میان شیعیان به معنای دانش به احکام شرعی رواج داشته باشد میان اهل سنت رواج یافته بود و «فقها» بر دانشمندان آنان اطلاق می شد، به طوری که از کلمه «فقها» بدون هیچ قیدی، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت فهمیده می شد.

فصل چهارم: معنای اصطلاحی فقه

فقه در کنار معانی لغوی، دارای معنایی اصطلاحی نیز می باشد که غیر از معانی لغوی است. معنای اصطلاحی فقه را باید در آثار فقهی و اصولی یافت. بعضی از دانشمندان، علم فقه را در آثار خود تعریف کرده اند. بسیاری از دانشمندان علم اصول در میان اهل سنت، در آغاز کتاب های اصولی خود بعد از بیان معنای لغوی فقه به تعریف اصطلاحی آن پرداخته اند.

هر چند تعاریف ارائه شده به معنای سوم نزدیک هستند اما معنایی خاص و مصطلح میان دانشمندان علم فقه و اصول است و ضرورتاً مترادف با معنای سوم که

۱۳۹. سید مرتضی، الانتصار، ص ۸۸، ۹۷، ۱۰۱ و ۱۰۳ ... ؛ همو، المسائل الناصریات، ص ۶۷، ۹۳ و ۱۳۶ ... ؛ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۸۳، ۹۰، ۹۷ و ۱۱۶ ... ؛ همو، المبسوط، ج ۱، ص ۱۲۸، ۲۴۸، ۲۵۰ و ۳۱۳ ...

معنایی شایع میان عموم مردم است، نمی‌باشد و نباید با سه معنای لغوی و عرفی فقه اشتباه شود.

در این بخش از نوشتار، به معنای اصطلاحی فقه اشاره‌ای کوتاه می‌شود و از بیان بحث‌های فنی در باره تعاریف ارائه شده برای فقه به معنای مصطلح و نقض و ابرام‌های فقها و اصولیان در این باره خودداری می‌شود.

گویا نخستین دانشمند شیعه که برای فقه تعریفی ارائه کرده سید مرتضی (م ۴۳۶) است. او آن چنان که گذشت، فقه را به «العلم بجملة الأحكام الشرعية» تعریف کرده است.^{۱۴۰} دانشمندان اهل سنت در آن عصر مانند ابوالولید باجی (م ۴۷۴)، ابوالمعالی جوینی (م ۴۷۸) و محفوظ بن احمد کلذانی (م ۵۱۰) و برخی مانند ابن قدامة (م ۶۲۰) در قرون بعد نیز تعاریفی مشابه دارند.^{۱۴۱} در این گونه تعاریف، قید استدلال و استنباط وجود ندارد. از این رو، این گونه تعاریف شامل آگاهی‌های عامه مردم نسبت به احکام شرعی می‌شود و لازم نیست دانش عالم به فقه برگرفته از استدلالات فقهی باشد.

شاید مقصود این گروه از دانشمندان، ارائه معنای اصطلاحی برای فقه نبوده و فقط درصدد بیان معنای رایج فقه در عصر خود بوده‌اند که همان معنای سوم یا شبیه به آن است. بر این اساس، وجود این گونه تعاریف در قرن پنجم می‌تواند گویای این باشد که معنای سوم به مرور و طی مراحل شکل گرفته است. در مرحله اول، فقه مختص به مطلق دانش به احکام شرعی بوده، سپس به دانشی از احکام شرعی اختصاص یافته که برخاسته از اجتهاد و استنباط است. به همین سبب در تعاریف

۱۴۰. سید مرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۴۱. ابوالولید الباجی، احکام الفصول في احکام الاصول، ج ۱، ص ۱۷۵؛ جوینی، التلخیص في اصول الفقه، ص ۱۰۵؛ جوینی، البرهان في اصول الفقه، ج ۱، ص ۸؛ کلذانی، التمهيد في اصول الفقه، ص ۴؛ ابن قدامة، روضة الناظر و جنة المناظر، ص ۵۴.

اصطلاحی قرون بعد که متأثر از معنای عرفی و لغوی رایج در همان دوران بوده، قید استدلال و مانند آن افزوده شده است.

برخی از دانشمندان در قرن ششم قید نظر و استنباط را بر تعریف افزودند. ۱۴۲

ابوالوفاء علی بن عقیل (م ۵۱۲) دو تعریف برای فقه بیان می کند:

فهم الأحكام الشرعية بطريق النظر؛

فهمیدن احکام شرعی از راه استدلال.

العلم بالأحكام الشرعية بطريق النظر والاستنباط؛^{۱۴۳}

علم به احکام شرعی از راه استدلال و استنباط.

فخررازی (م ۶۰۶) نیز فقه را این گونه تعریف می کند:

العلم بالأحكام الشرعية العملية المستدل على أعيانها بحيث لا يعلم كونها من

الدين ضرورة؛^{۱۴۴}

علم به احکام عملی شریعت که بر آنها دلیل اقامه شده است، به گونه ای که

ضرورتاً از دین فهمیده نمی شود.

پس از آن، ابن حاجب مالکی (م ۶۴۶) برای فقه تعریفی جدید ارائه می کند.

او می گوید:

الفقه العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية بالاستدلال؛^{۱۴۵}

فقه، علم به احکام فرعی شریعت با استدلال به دلایل تفصیلی است.

پس از او بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز این تعریف یا مشابه آن را با

اندکی تفاوت برگزیده اند و در آثار خود به شرح و توضیح یا طرح اشکال و پاسخ از

۱۴۲. ماتریدی، کتاب فی اصول الفقه، ص ۳۴.

۱۴۳. ابن عقیل، الواضح فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۷.

۱۴۴. فخرالدین رازی، المحصول فی علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۵.

۱۴۵. ایجی، شرح مختصر المنتهی الاصولی، ج ۱، ص ۶۳.

آن برآمده اند. ۱۴۶

اولین تعریف، نخستین بار توسط علامه حلی (م ۷۲۶) وارد فقه شیعه شد. او در تعریف فقه می گوید:

المعرفة بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية؛ ۱۴۷

علم به احکام شرعی از دلایل تفصیلی است.

پس از او سایر دانشمندان شیعه نیز تعاریفی مشابه ارائه داده اند. فخرالمحققین

(م ۷۷۱) می گوید:

الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية المكتسبة عن أدلتها التفصيلية

بالاستدلال؛ ۱۴۸

فقه علم به احکام فرعی شریعت است که با استدلال از دلایل تفصیلی گرفته

شده است.

شهید اول (م ۷۸۶) نیز در تعریف فقه می گوید:

العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية لتحصيل السعادة

الأخروية؛ ۱۴۹

۱۴۶. نووی، روضة الطالبین، ج ۱، ص ۹؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۸؛ شریینی،

مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۶؛ ملیباری فنانی، فتح المعین، ج ۱، ص ۲۱؛ شروانی،

حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۲۰؛ مصری، البحر الرائق، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن عابدین، الدرّ

المختار، ج ۱، ص ۳۸؛ ایجی، شرح مختصر المنتهی الاصولی، ج ۱، ص ۶۳؛ زرکشی،

البحر المحیط، ج ۱، ص ۲۱؛ اسنوی، التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول، ص ۵۰؛

ابن حمام، القواعد و الفوائد الاصولیة، ص ۹؛ شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۵؛ شلبی،

اصول الفقه الاسلامی، ص ۱۸؛ ابو زهرة، اصول الفقه، ص ۶؛ نملة، الجامع لمسائل

اصول الفقه، ص ۱۲؛ درکانی، التلخیص شرح التنقیح، ص ۲۷؛ جرجانی، التعریفات،

ص ۲۷۲؛ ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

۱۴۷. علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۴۸. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۴۹. شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۱، ص ۴۰.

علم به احکام عملی شریعت از دلایل تفصیلی برای رسیدن به سعادت

اخروی.

او همچنین در یکی دیگر از آثارش می گوید:

العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية؛^{۱۵۰}

علم به احکام فرعی شریعت از دلایل تفصیلی.

دانشمندان دیگر شیعه نیز تعاریفی مطابق یا مشابه تعاریف مزبور برای فقه ارائه

کرده اند و برخی نیز به شرح و تفسیر یا طرح اشکال در مورد این گونه تعاریف و

پاسخ از آنها و نیز دقت در اجزای تعریف برآمده اند.^{۱۵۱}

بنابراین، تعریف ابن حاجب از عصر خود تا کنون محور اصلی تعاریف ارائه

شده برای فقه در میان اهل سنت و شیعه بوده است، هر چند تعاریف دیگری نیز

توسط دانشمندان مطرح شده است.^{۱۵۲}

فصل پنجم: برخی نتایج علمی

۱. روشن شد که تا اواخر قرن چهارم، معنای سوم از کلمه فقه و مشتقات آن متبادر

نبوده است. به همین علت موارد به کار رفته از این کلمه در قرآن و روایات به معنای

سوم نیست و مقصود از آنها معنای اول یا دوم می باشد. همچنین گذشت که معنای

دوم برگرفته از آیه ۱۲۲ سوره توبه است که از «تفقه در دین» یاد کرده است. بیشتر

۱۵۰. شهید اول، القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۳۰.

۱۵۱. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۲؛ عاملی، معالم الدین، ج ۱، ص ۹۰؛ ابن ابی

جمهور، الاقطاب الفقهية، ص ۳۴؛ شهید ثانی، حاشية الارشاد، ج ۴، ص ۴؛ شهید ثانی،

المقاصد العلية، ص ۴۷؛ بحر العلوم، مصابيح الاحكام، ج ۱، ص ۵؛ میرزای قمی، قوانین

الاصول، ص ۵؛ عاملی، مفتاح الكرامة، ج ۱۹، ص ۶۰۴؛ کاشف الغطاء، تحرير المجلة،

ج ۱، ص ۱۲؛ میرداماد، السبع الشداد، ص ۳.

۱۵۲. ابن امیرالحاج، التقرير والتحریر، ص ۲۳.

موارد استعمال فقه در روایات نیز به همین معنا می باشد.

روایات فراوانی در فضیلت «تفقه در دین» وارد شده است. همچنین روایات فراوان دیگری نیز در فضیلت «فقه» و «فقیه» وارد شده که در این گونه موارد نیز به علت رواج و تبادل معنای دوم در عصر صدور روایات، «تفقه در دین» مراد است. مقصود از «تفقه در دین»، فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی است. پس فهم قشری و ظاهری آموزه های دینی، فقه نیست و کسانی که در هر حوزه ای از معارف دینی فقط علم به ظاهر آموزه های مربوط به آن حوزه را دارند و از درک معانی عمیق آن آموزه ها عاجزند، فقیه نامیده نمی شوند. تأکید قرآن و اهل بیت (ع) بر تفقه در دین در راستای شیوه تربیتی آنها بر محوریت تعقل، تفکر و پرهیز از جمود و قشری نگری است.

پس کسی که در حوزه اعتقادات، علم به خالقیت، ربوبیت و وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر (ص) و امامت امامان معصوم (ع) و عصمت آنان دارد، ولی عمق معنای خالقیت، ربوبیت، وحدانیت، نبوت، امامت و عصمت را نیافته است، به تفقه در دین دست نیافته و به همین سبب، فقیه نیز نامیده نمی شود. در حوزه احکام شریعت نیز کسانی که فقط علم به فتاوا و مسائل شرعی دارند و آگاهی به شیوه اجتهاد و استنباط آن مسائل ندارند، فقیه نامیده نمی شوند و دانش آنان نیز فقه نیست.

فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی می تواند دارای مراتب باشد. به همین سبب، مفهوم «افقه» به وجود می آید که در روایات نیز به کار رفته است، مانند:

نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَحَفَظَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا قَرُبًا
حَامِلٍ فِقْهِ غَيْرِ فِقْهِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛^{۱۵۳}

نیکو گرداند خداوند بنده ای را که سخن من را بشنود پس آن را حفظ کرده و

۱۵۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

رعایت نماید و به کسانی که آن را نشنیده اند برساند. پس چه بسیار حمل کننده فقه که فقیه نیست و چه بسیار کسانی که حمل کننده فقه به فقیه تر از خود هستند.

مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ ۱۵۴

کسی که پیشوای مردمی شود در حالی که در میان آنها داناتر و فقیه تر از او است، پیوسته تا قیامت امر آن مردم در پستی خواهد بود.

قُرْبُ امْرَأَةٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ؛ ۱۵۵

چه بسا زنی که از مرد فقیه تر است.

أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى وَجْهِ قَلْوٍ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامِهِ كَيْفَ شَاءَ وَلَا يَكْذِبُ؛ ۱۵۶

شما فقیه ترین مردم خواهید بود اگر معانی سخنان ما را بفهمید. همانا یک سخن بر وجوه مختلف قابل حمل است، پس اگر انسانی بخواهد می تواند سخن خویش را بر هرگونه که بخواهد حمل کند و دروغ نگوید.

ممکن است گفته شود کسانی که با شیوه های اجتهاد و استنباط رایج به کشف احکام الهی می پردازند نیز فقیه نیستند و دانش آنان نیز تفقه در دین نیست؛ زیرا تلاش علمی و دقت و تأمل این افراد متوجه کشف احکام الهی است، نه فهم عمیق احکام الهی.

امروزه مجتهدان می کوشند تا با تلاش فراوان، احکام شریعت را که آموزه های دین هستند کشف کنند. اما تلاش آنان فراتر از کشف احکام شریعت

۱۵۴. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۹۳؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۰۶.

۱۵۵. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱۵۶. صدوق، معانی الاخبار، ص ۱.

نمی‌رود و در خود احکام که نفس دین هستند تفقه نمی‌کنند و در پی یافتن عمق معانی احکام نیستند.

بخش مهمی از دانش مجتهدان مانند علم رجال و اصول، مقدمه دست‌یابی به پیام‌های دین است و خود آنها پیام دین به شمار نمی‌رود؛ از این رو، تعمق در آنها تعمق در دین نیست. استظهار از قرآن و سنت نیز که نزدیکترین بخش دانش اجتهاد به متن دین است فقط بر محور ظهورات عرفی شکل می‌گیرد و از این فراتر نمی‌رود، در حالی که تفقه در دین، یعنی کشف معانی فراتر از ظهورات عرفی و فراتر از آنچه عموم مردم می‌فهمند.

«تفقه در دین» گذر از معانی ظاهری دین و یافتن معانی عمیق و پنهان آن است و غایت تلاش مجتهد در ارتباط با کتاب و سنت که متن دین می‌باشند، فهم درست ظواهر الفاظ آنهاست؛ ظواهری که فهم عرفی عموم مخاطبان در عصر صدور، آن را تأیید می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر در شیوه اجتهاد رایج فتوایی مستند به فهمی از کتاب و سنت باشد که برای عموم قابل درک نیست، چنین فتوایی فاقد دلیل معتبر شمرده می‌شود.

ابو اسحاق شاطبی (م ۷۹۰) می‌گوید:

آنچه از متون دینی فهمیده می‌شود یا برای عموم مردم قابل فهم است و یا آنها آن را نمی‌فهمند، هر چند مطلبی درست و محققانه باشد. قسم اول در فقه، مطلوب و مورد توجه است ولی چون رسیدن به قسم دوم برای عموم مردم دشوار است از نظر شرعی اعتبار ندارد.^{۱۵۷}

به عبارت دیگر، «تفقه در دین» دستاورد علمی خواص مخاطبان است، در حالی که مجتهد می‌کوشد به دستاورد علمی عموم مخاطبان دست یابد و آنچه را که عموم مخاطبان از ظهور کتاب خدا و قول و فعل معصومان(ع) نمی‌فهمند برایش حجیت ندارد.

۱۵۷. شاطبی، الموافقات في أصول الشريعة، ج ۱، ص ۳۱.

این شیوه علمی مجتهدان، ضرورتاً به معنای کاستی در روش علمی آنها نیست، بلکه می تواند به معنای محدودیت حوزه علمی آنها باشد؛ زیرا احکام شریعت بنابر تعاریف رایج، بخش عمومی آموزه های دینی است و همگان باید آن را بفهمند تا بتوانند به آن عمل کنند، اما «تفقه در دین» یعنی از پوسته و ظاهر دین گذر کردن و به عمق و باطن پیام دین رسیدن و چنین تلاش علمی از حوزه اجتهاد و استنباط مرسوم خارج است.

از برخی روایات به وضوح فهمیده می شود که فقه، فهم ظاهر کلام نیست، بلکه فهم معنای عمیق آن است، مانند این روایات:

حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرُوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَيْ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ؛^{۱۵۸}

یک روایت را درک کنی بهتر است از هزار روایت که نقل کنی. مردی از شما فقیه نخواهد شد، مگر اینکه اشارات در کلام ما را دریابد. همانا سخنی از سخنان ما بر هفتاد وجه قابل حمل است که برای ما در همه آنها راه گریزی است.

اعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يَحْسِنُونَ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا، فَإِنَّا لَا نَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَكُونَ مُحَدِّثًا؛ فَقِيلَ لَهُ: أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدِّثًا؟ قَالَ: يَكُونُ مُفْهَمًا وَالْمُفْهَمُ الْمُحَدِّثُ؛^{۱۵۹}

جایگاه شیعیان ما را به میزان روایاتی که - با آگاهی و بصیرت - از ما نقل می کنند به دست آورید؛ زیرا که ما فقیه شیعه را فقیه نمی دانیم، مگر اینکه محدث باشد. پرسیدند: آیا مؤمن (غیر معصوم)، می تواند محدث باشد؟

۱۵۸. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲.

۱۵۹. کشی، رجال الکشی، ج ۱، ص ۶.

فرمود: مطلب به مؤمن فهمانیده می شود و مقصود از محدث همین است .
سئل أبو جعفر (ع) عن جابر، فقال: رَحِمَ اللهُ جابراً بَلَغَ مِنْ فِقْهِهِ أَنْ كَانَ
يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» يَعْنِي
الرَّجْعَةَ؛ ۱۶۰

از امام باقر (ع) در باره جابر جعفی سؤال شد، فرمود: خداوند رحمت کند
جابر را . او در فقه به مرتبه ای رسیده بود که تاویل این آیه را می دانست .
همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به سوی وعده گاه
باز می گرداند، مقصود رجعت است .

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَحَدًا فَقِيلَ لَهُمَا: اِبْرَاءُ مِنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، تَبْرِيءٌ وَوَاحِدٌ مِنْهُمَا وَآبِي الْآخِرُ، فَخَلَّى سَبِيلَ الَّذِي بَرِيءٌ وَ
قُتِلَ الْآخَرُ؛ فَقَالَ: أَمَّا الَّذِي بَرِيءٌ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ
تَمَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ؛ ۱۶۱

به امام باقر (ع) عرض کردم: دو مرد از اهل کوفه دستگیر شدند و به آنها گفته
شد که از امیرالمؤمنین (ع) تبری بجویند، یکی از آنها تبری جست و دیگری
نپذیرفت . آن کس را که تبری جست، رهاپش کردند و دیگری را کشتند .
امام (ع) فرمود: اما آن کس که تبری جست مردی فقیه در دینش بود و آن
کس که تبری نجست پس مردی بود که شتاب در رفتن به بهشت نمود .

الْمُتَعَبِّدُ عَلَيَّ غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ؛ ۱۶۲
عبادت کننده بدون فقاهاست، همچون خر آسیاب است که دور خود
می چرخد، ولی از جایی که هست بیشتر نمی رود .

۱۶۰ . قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۹۹ .

۱۶۱ . کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱ .

۱۶۲ . مفید، الاختصاص، ص ۲۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸ .

كَانَ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْمُفْقَهَاءَ أَهْلَ فِكْرَةٍ وَعِبْرَةٍ؛ ١٦٣

گویا مؤمنان فقها هستند که اهل تفکر و عبرت می باشند.

حتی در برخی روایات که مربوط به احکام شریعت است فقه بر فهمی از شریعت اطلاق شده که حاصل تعمق در سایر احکام شریعت است، مانند:

مِنْ فِقْهِ الضَّيْفِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ؛ ١٦٤

از فقاقت میهمان این است که روزه مستحبی نمی گیرد، مگر به اجازه میزبان.

مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يَرْتَادَ مَوْضِعاً لَبَّوْهُ؛ ١٦٥

از فقه مرد این است که مکان مناسبی را برای ادرار کردن خود برگزیند.

پس ما مسلمانان دچار دو اشتباه تاریخی شده ایم. نخست آنکه لفظ فقه و مشتقات آن را که بنا بر آموزه های کتاب و سنت مربوط به فهم عمیق همه معارف دینی بوده است، مختص به فهم احکام شریعت کرده ایم و دوم آنکه این لفظ را بر دانشی اطلاق کردیم که تنها می کوشد به فهم ظاهری و عمومی حوزه شریعت دست یابد و پنداشتیم که دقت نظر و تأملات علمی مجتهدان، توجیه گر چنین استعمالی است؛ در حالی که تلاش های علمی دقیق آنان برای کشف معانی عمیق معارف دین یا خصوص حوزه شریعت نیست، بلکه در جهت کشف معانی ظاهری و عمومی شریعت است. پس نه تنها لفظ مورد نظر کتاب و سنت را از معنای عام آن منصرف کرده و معنایی خاص از آن اراده کردیم، بلکه در مواردی استعمال کردیم که مصداق معنای مورد نظر در کتاب و سنت نیست.

البته ممکن است گفته شود که از نظر عرف، دقت های مجتهدان برای کشف

١٦٣. کلینی، الکافی، ج ٢، ص ١٣٣.

١٦٤. همان، ج ٤، ص ١٥١.

١٦٥. همان، ج ٣، ص ١٥.

معانی ظاهری کتاب و سنت مرتبه‌ای نازل از تفقه در دین است؛ زیرا عرف، کوشش‌های فکری در جهت فهم دین را هر چند در مقدمات دست‌یابی به دانش دین باشد، «تفقه در دین» می‌شمارد.

۲. عدم توجه به معنای رایج فقه در عصر صدور روایات و تفاوت آن معنا با معنای رایج در اعصار بعد، موجب بدفهمی روایات می‌شود. این بدفهمی در روایات فراوانی که پیام آنها تشویق و ترغیب به تفقه در دین و فضیلت فقیه بر دیگران می‌باشد، هر چند دارای آثار روشنی در علم به احکام شرعی و دانش مرسوم فقه نیست، اما ممکن است موجب پدید آمدن دیدگاهی میان مسلمانان شود که براساس آن، عالمان به احکام شرعی در جایگاهی برتر از سایر دانشمندان علوم دینی جای گیرند و علم فقه مصطلح، اهمیتی مضاعف برای مسلمانان یافته و در نتیجه سبب کم توجهی به سایر معارف دینی شود. این بلیه‌ای است که حوزه‌های علمیه و بالتبع جامعه مسلمانان از دیرباز تا کنون گرفتار آن بوده‌اند.

علاوه براین، مواردی در روایات یافت می‌شود که کلمه فقه و مشتقات آن موضوع حکم شرعی است. از این رو، عدم فهم درست از معنای فقه در این روایات موجب صدور فتاوای نادرست خواهد شد. به عنوان نمونه در بحث نماز جماعت این مسئله در متون روایی و فقهی مطرح است که اگر چند نفر شرایط امامت را داشتند چه کسی سزاوارتر است که امام جماعت شود؟ در روایتی امام صادق(ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود:

يَتَقَدَّمُ الْقَوْمَ أَقْرَبُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةَ فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَكْبَرُهُمْ سِنًا فَإِنْ كَانُوا فِي السِّنِّ سَوَاءً فَلْيُؤَمِّمَهُمْ أَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَأَفْقَهُهُمْ فِي الدِّينِ؛^{۱۶۶}

مردم کسی را که بهتر از دیگران قرآن قرائت می‌کند مقدم دارند، پس اگر

۱۶۶. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۵۱.

همه در قرائت یکسان بودند پس آن کس را که در هجرت پیش قدم بوده است مقدم دارند و اگر در هجرت مساوی هستند پس مسن ترین را مقدم دارند، پس اگر در سن مساوی بودند پس داناترین به سنت و فقیه ترین در دین را امام قرار دهند.

این روایت با اندکی تفاوت در منابع روایی اهل سنت نیز آمده است. ۱۶۷ فقهای شیعه و اهل سنت بر اساس این روایت، به تقدیم «افقه» فتوا داده اند. در منابع فقهی عبارت «فی الدین» در پایان روایت از متن فتوا حذف شده است. ۱۶۸ پس ظهور فتوای فقها با توجه به اینکه در عصری زندگی می کردند که معنای سوم از لفظ فقه متبادر بوده است، مقدم کردن کسی است که داناتر به احکام شرعی باشد. علاوه بر این، قرائن لفظی در برخی منابع فقه استدلالی گویای این است که مراد نویسندگان آنها معنای سوم است، ۱۶۹ بلکه در بعضی از متون فقهی تصریح شده

۱۶۷. متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۵۸۷.

۱۶۸. بی نا، فقه الرضا، ص ۱۲۴، ۱۴۳؛ صدوق، المقنع، ص ۱۱۲؛ سلار دیلمی، المراسم، ص ۸۵؛ طوسی، الاقتصاد، ص ۲۶۸؛ طوسی، النهایة، ص ۱۱۱؛ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۷۲۰؛ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۷؛ طوسی، الوسيلة، ص ۱۰۵؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۸۸؛ حلبی، اشارة السبق، ص ۹۶؛ محقق حلّی، المختصر النافع، ص ۴۷؛ محقق حلّی، المعتمد، ج ۲، ص ۳۴۶؛ همو، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۸۱ و ۹۵؛ علامه حلّی، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۷۱؛ علامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۴؛ شهید اول، الدروس، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۱، ص ۴۲۱؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۳۵۷؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۲، ص ۱۹؛ ابن حزم، المحلی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ نووی، المجموع، ج ۴، ص ۲۷۹؛ نووی، روضة الطالبین، ج ۱، ص ۴۶۰؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۱۳؛ قرطبی، بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۱۷؛ کحلانی، سبل السلام، ج ۲، ص ۲۸؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۶۹. ابن قدامه، المغنی، ج ۲، ص ۱۹؛ محقق حلّی، المعتمد، ج ۲، ص ۴۳۹؛ علامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۴، ص ۴۱۵.

است که مقصود «داناتر به احکام نماز» است. ۱۷۰ البته تفسیر اخیر می تواند برخاسته از مناسبت حکم و موضوع در متن روایت باشد، نه تبادل معنا از فقه. به هر صورت کلام پیامبر اکرم (ص) در عصری صادر شده است که هنوز معنای سوم پدید نیامده است. به علاوه عبارت «فی الدین» در روایت به وضوح گویای این است که فقه در این روایت ظهور در معنای اول دارد و مقصود از آن با توجه به اضافه شدن عبارت «فی الدین» به آن، معنای دوم است.

۳. با توجه به تبادل معنای دوم از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر حضور معصومین (ع)، روایت ذیل که از ادله باب تقلید است معنای دیگری می باید:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كَلْمُهُ؛ ۱۷۱

پس هر یک از «فقها» که خویشتندار باشد و از دین خود پاسداری کند و با هوای نفس خویش مخالفت نماید و فرمانبردار مولای خود باشد، می بایست عوام از او تقلید کنند و این صفات فقط در برخی از «فقهای» شیعه جمع خواهد شد.

با توجه به اینکه کلمه «فقها» در این روایت به معنای دوم از فقه می باشد، شاید در این صورت زمینه برای فتوا به شرطیت علم عمیق و اجتهادی به همه معارف دینی در مرجع تقلید به وجود آید و بتوان ادعا کرد که کسانی که فقط علم به خصوص احکام شرعی دارند و از دانش عمیق نسبت به سایر معارف دینی

۱۷۰. محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۱۰؛ شهید ثانی، روض الجنان، ص ۳۱۱؛

شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۳۱۵؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۲،

ص ۴۶۱؛ عاملی، مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۱۶۱ و ۳۵۸؛ امام خمینی، تحرير الوسيلة،

ج ۱، ص ۲۷۷؛ بهوتی، كشاف القناع، ج ۱، ص ۵۷۲.

۱۷۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

بی بهره اند شایسته مرجعیت تقلید نمی باشند.

عقل نیز گواه بر این است که علاوه بر شرایط اخلاقی و باطنی که در روایت به شدت بر آنها تأکید شده است، مرجعیت علمی شیعیان و زعامت و رهبری آنها در عصر غیبت و نیابت از امام معصوم (ع) بدون آگاهی ژرف و عمیق نسبت به همه تعالیم و اهداف دین، از جمله باورها، ایمان، تقوا و آموزه های اخلاقی و نیز بدون معرفت به چگونگی ارتباط و تأثیر هر یک از آنها بر یکدیگر و درک اهمیت و جایگاه هر یک نسبت به دیگری در رشد معنوی و الهی انسان، ممکن نخواهد بود؛ زیرا همه حوزه های معارف دینی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر می باشند و به خصوص درک دقیق و عمیق از آن بخش از معارف دینی که عهده دار پیام دین درباره لایه های درونی و بنیادین شخصیت انسان است، تأثیر بسیاری بر فهم درست از بخش دیگری از معارف دینی خواهد داشت که عهده دار بیان تکالیف عملی و ظاهری انسان می باشد.

پس کسی که به فهم عمیق در معارف بنیادین اعتقادی و اخلاقی دین دست نیافته است، ممکن است از درک بسیاری از ظرایف و نکات دقیق شریعت باز ماند و به همین سبب، صلاحیت برای مرجعیت علمی در حوزه احکام شرعی را نیز نداشته باشد. نگارنده نمونه های متعددی در این باره در خاطر دارد که مجال بیان آنها نیست.

مهم تر از مرجعیت علمی، زعامت و رهبری شیعه در عصر غیبت است که مسئولیتی بسیار فراتر و سنگین تر از مرجعیت علمی محض می باشد. بر دوش گرفتن این مسئولیت سنگین جز از عهده کسانی که شرایط دشوار اخلاقی ذکر شده در روایت شریف را دارا می باشند و دانش عمیق آنان همه حوزه های معارف دینی را کاویده است بر نمی آید.

نتیجه

کلمه فقه از صدر اسلام تاکنون حداقل سه معنای شایع داشته است. این سه معنا در سه دوره متوالی در طول تاریخ، متبادر از این لفظ بوده است. نخستین معنای آن «فهم عمیق معنای کلام و مانند آن» است. موارد استعمال فقه و مشتقات آن در قرآن کریم به همین معنا است. از جمله کلمه «تفقه» در آیه ۱۲۲ سوره توبه نیز به همین معنا به کار رفته است، اما مقصود از آن با قرینه لفظی، «فهم عمیق دین» می باشد. استعمال کلمه «تفقه» در این آیه در مورد «فهم عمیق دین»، منشأ پیدایش معنای دوم برای فقه شد. پس از آن میان مسلمانان این کلمه در این معنا بدون قرینه لفظی استعمال شد. از این رو در روایات پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) شاهد به کارگیری این کلمه و مشتقات آن در معنای دوم هستیم. متبادر از لفظ فقه در روایات نیز همین معنا است، مگر قرینه بر خلاف آن دلالت کند.

به تدریج در قرن دوم و سوم زمینه های شکل گیری معنای سوم؛ یعنی «فهم عمیق احکام شرعی» پدید آمد، اما شیوع و تبادر این معنا از لفظ فقه تا اوایل قرن پنجم به تأخیر افتاد و از آن پس این معنا از لفظ فقه متبادر گردید. منشأ پیدایش این معنا برای فقه، جامعه اهل سنت بودند.

منابع و مأخذ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۸هـ.ق.
۳. ابن امیر الحاج، التقریر و التحریر، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.

- ٤ . ابن حزم، على بن احمد، المحلى، بيروت، دارالفكر، بي تا.
- ٥ . ابن حمام، على بن عباس بن على، القواعد و الفوائد الاصولية، بيروت، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٦هـ.ق.
- ٦ . ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون، بيروت، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهارم، بي تا.
- ٧ . ابن زهرة حلبى، حمزة بن على، غنية النزوع، قم، مؤسسة امام صادق(ع)، چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٨ . ابن سيدة، على بن ابراهيم، المحكم و المحيط الاعظم، بيروت، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٩ . ابن عابدين، محمد امين، الدر المختار، بيروت، دار الفكر، بيروت، بي تا.
- ١٠ . ابن عباد، صاحب، المحيط في اللغة، بيروت، عالم الكتاب، بيروت، چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
- ١١ . ابن عقيل بغدادى، ابوالوفاء على، الواضح في اصول الفقه، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٠هـ.ق.
- ١٢ . ابن فارس، احمد، مجمل اللغة، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٣ . _____، معجم مقائيس اللغة، قم، دفتر تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٤٠٤هـ.ق.
- ١٤ . ابن قدامة، عبدالله، المغنى، بيروت، دارالكتاب العربى، بي تا.
- ١٥ . _____، روضة الناظر و جنة المناظر، مكة المكرمة، مؤسسة الريان، چاپ اول، ١٤١٩هـ.ق.
- ١٦ . ابن كثير دمشقى، اسماعيل، البداية و النهاية، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٠٨هـ.ق.
- ١٧ . ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار الفكر، چاپ سوم، ١٤١٤هـ.ق.

- ١٨ . ابوالبقاء، ايوب بن موسى، الكليات، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤١٣هـ.ق.
- ١٩ . ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠هـ.ق.
- ٢٠ . ابوزهرة، محمد، اصول الفقه، بي جا، بي نا، بي تا.
- ٢١ . احسائي، ابن ابي جمهور، الاقطاب الفقهية، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، چاپ اول، ١٤١٠هـ.ق.
- ٢٢ . اسنوي، ابي محمد بن الحسن، التمهيد في تخريج الفروع على الاصول، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٠.
- ٢٣ . اصفهاني، محمد تقى، هداية المسترشدين، قم، چاپ سنگى، بي تا.
- ٢٤ . امام خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، قم، دار العلم، چاپ اول، بي تا.
- ٢٥ . امين، حسن، دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ ششم، ١٤٢٣هـ.ق.
- ٢٦ . اندلسى، على بن حزم، الاحكام في اصول الاحكام، القاهرة، مطبعة العاصمة، چاپ اول، ١٣٤٥هـ.ق.
- ٢٧ . انصارى، زكريا بن محمد، فتح الوهاب، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨هـ.ق.
- ٢٨ . ايجى، عضد الدين عبد الرحمان بن احمد، شرح مختصر المنتهى الاصولى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.ق.
- ٢٩ . باجى، ابوالوليد، احكام الفصول في احكام الاصول، بيروت، دارالغرب الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٥هـ.ق.
- ٣٠ . بحر العلوم، سيد مهدي، مصابيح الاحكام، قم، ميثم تمار، چاپ اول، ١٤٢٧هـ.ق.

- ۳۱ . بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق.
- ۳۲ . بخاری، عبدالعزیز بن احمد، كشف الاسرار عن أصول فخر الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۱۱ .
- ۳۳ . برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
- ۳۴ . بهوتی، منصور بن یونس، كشاف القناع، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
- ۳۵ . بی نا، فقه الرضا، منسوب به امام رضا(ع)، مشهد، مؤسسة آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق.
- ۳۶ . ثوری، سفیان بن سعید، تفسیر ثوری، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
- ۳۷ . جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، قاهرة، شركة القدس، چاپ اول، ۲۰۰۷م.
- ۳۸ . جزایری، نورالدین بن نعمت الله، فروق اللغات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷هـ. ش.
- ۳۹ . جزری، ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث و الاثر، قم، اسماعیلیان، چاپ اول، بی تا.
- ۴۰ . جمعی از نویسندگان، الرسائل الاربعة عشرة، قم، نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
- ۴۱ . جندی، خلیل بن اسحاق، مختصر خلیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.ق.
- ۴۲ . جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق.

۴۳. جوینی، عبدالملک بن عبدالله، البرهان فی اصول الفقه، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
۴۴. _____، التلخیص فی اصول الفقه، مکه مکرمه، مکتبه دارالباز، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
۴۵. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، الفوائد الطوسیه، قم، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
۴۶. _____، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق.
۴۷. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۱هـ.ق.
۴۸. حلبی، علی بن الحسن بن ابی المجد، اشارة السبق، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.
۴۹. حلّی، حسین، دلیل العروة الوثقی، مطبعة نجف، نجف، چاپ اول، ۱۳۷۹هـ.ق.
۵۰. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹هـ.ق.
۵۱. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الكلوم، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.
۵۲. خاقانی، علی، رجال الخاقانی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.ق.
۵۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
۵۴. خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ.ق.
۵۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، ۱۴۱۳هـ.ق.

- ٥٦ . دردير، سيدى احمد، الشرح الكبير، بيروت، دار احياء الكتب العربية،
بى تا.
- ٥٧ . دركانى، نجم الدين محمد، التلخيص شرح التنقيح، بيروت، دارالكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٥٨ . دسوقى، محمد بن عرفة، حاشية الدسوقى، بيروت، دار احياء الكتب
العربية، بى تا.
- ٥٩ . ذهبى، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ
هفتم، ١٤١٣هـ.ق.
- ٦٠ . راغب اصفهانى، حسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بيروت، دار
العلم، چاپ اول، ١٤١٢هـ.ق.
- ٦١ . رعينى، محمد بن محمد حطاب، مواهب الجليل، بيروت، دار الكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤١٦هـ.ق.
- ٦٢ . زبيدى، محمد مرتضى، تاج العروس، بيروت، مكتبة الحياة، بى تا.
- ٦٣ . زركشى، محمد بن بهادر بن عبدالله، البحر المحيط، كويت، وزارت
اوقاف، چاپ دوم، ١٤١٣هـ.ق.
- ٦٤ . _____، المثلثون فى القواعد، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ
اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٦٥ . زمخشري، محمود بن عمر، الفائق فى غريب الحديث، بيروت، دار الكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٦٦ . سايس، محمد على، تفسير آيات الاحكام، بى جا، بى نا، بى تا.
- ٦٧ . سبكى، على بن عبدالكافى، الابهاج فى شرح المنهاج، بيروت، دارالكتب
العلمية، بى تا.
- ٦٨ . سگاكى، يوسف بن ابى بكر مفتاح العلوم، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ
دوم، ١٤٠٧هـ.ق.

- ٦٩ . سلار ديلمى، حمزة بن عبدالعزيز، المراسم العلوية، قم، منشورات الحرمين، چاپ اول، ١٤٠٤هـ.ق.
- ٧٠ . سمعانى، ابى مظفر، قواطع الادلة في الاصول، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٧١ . سمعانى، عبد الكريم بن محمد، الانساب، بيروت، دار الجنان، چاپ اول، ١٤٠٨هـ.ق.
- ٧٢ . سيد رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، قم، مؤسسة نهج البلاغة، چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
- ٧٣ . سيد مرتضى، على بن الحسين، الانتصار في انفرادات الامامية، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٥هـ.ق.
- ٧٤ . _____، الذريعة إلى اصول الشريعة، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٤٦هـ.ش.
- ٧٥ . _____، المسائل الناصريات، تهران، رابطة الثقافة، چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٧٦ . _____، رسائل المرتضى، قم، دار القرآن، چاپ اول، ١٤١٥هـ.ق.
- ٧٧ . سيورى، مقداد بن عبدالله، نضد القواعد الفقهية، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، چاپ اول، ١٤٠٣هـ.ق.
- ٧٨ . شاطبى، ابواسحاق، الموافقات في اصول الشريعة، بيروت، مكتبة عصرية، ١٤٢٥هـ.ق.
- ٧٩ . شافعى، محمد بن ادريس، الام، بيروت، دار الفكر، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ.ق.
- ٨٠ . شبيرى زنجانى، سيد موسى، كتاب نكاح، قم، موسسه پژوهشى رآى پرداز، چاپ اول، ١٤١٩هـ.ق.
- ٨١ . شريينى، محمد، مغنى المحتاج، بيروت، دار احياء التراث العربى،

- ۱۳۷۷ هـ. ق.
۸۲. شروانی، عبد الحمید، حواشی الشروانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸۳. شلبی، محمد مصطفی، اصول الفقه الاسلامی، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۸۴. شوشتری، محمد تقی، النجعة فی شرح اللمعة، تهران، صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۸۵. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، ارشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الاصول، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
۸۶. _____، نیل الأوطار، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۷۳ م.
۸۷. شهابی، محمود، ادوار فقه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۸۸. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، القواعد والفوائد، قم، کتابفروشی مفید، چاپ اول، بی تا.
۸۹. _____، ذکرى الشيعة، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۹۰. _____، الدروس الشرعية في فقه الامامية، قم، انتشارات اسلامى، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۹۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، المقاصد العلیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۹۲. _____، تمهید القواعد، قم، دفتر تبلیغات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۹۳. _____، حاشیة الارشاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.

- ۹۴ . _____ ، روض الجنان ، قم ، مؤسسة آل البيت(ع) ، چاپ سنگی ،
بی تا .
- ۹۵ . _____ ، مسالك الافهام ، قم ، مؤسسة المعارف الاسلامية ، چاپ
اول ، ۱۴۱۳ هـ . ق .
- ۹۶ . _____ ، منية المرید ، قم ، مكتب الاعلام الاسلامی ، چاپ اول ،
۱۴۰۹ هـ . ق .
- ۹۷ . صدر المتألهین ، محمد بن ابراهیم ، تفسیر القرآن الکریم ، قم ، بیدار ، چاپ
دوم ، ۱۳۶۶ هـ . ق .
- ۹۸ . _____ ، شرح اصول الکافی ، تهران ، بنیاد حکمت اسلامی ، چاپ
اول ، ۱۳۸۴ هـ . ش .
- ۹۹ . صدوق ، محمد بن علی بن بابویه قمی ، الخصال ، قم ، انتشارات جامعه
مدرسین ، بی تا .
- ۱۰۰ . _____ ، المقنع ، قم ، مؤسسه امام هادی(ع) ، چاپ اول ،
۱۴۱۵ هـ . ق .
- ۱۰۱ . _____ ، ثواب الاعمال ، قم ، منشورات الرضی ، چاپ دوم ،
۱۳۶۸ هـ . ش .
- ۱۰۲ . _____ ، علل الشرایع ، قم ، داوری ، بی تا .
- ۱۰۳ . _____ ، معانی الاخبار ، قم ، انتشارات اسلامی ، ۱۳۶۱ هـ . ش .
- ۱۰۴ . طباطبائی ، سید محمد حسین ، المیزان فی تفسیر القرآن ، قم ، انتشارات
اسلامی ، چاپ پنجم ، ۱۴۱۷ هـ . ق .
- ۱۰۵ . طبرسی ، فضل بن الحسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، تهران ، ناصر
خسرو ، چاپ سوم ، ۱۳۷۲ هـ . ش .
- ۱۰۶ . طریحی ، فخرالدین ، مجمع البحرین ، تهران ، مرتضوی ، چاپ سوم ،
۱۴۱۶ هـ . ق .

- ١٠٧ . طوسی، محمد بن الحسن، الاقتصاد، نشر كتابخانه، چاپ اول، ١٣٧٥هـ.ق.
- ١٠٨ . _____، الأمالي، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٠٩ . _____، التبيان في تفسير القرآن الكريم، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
- ١١٠ . _____، الخلاف، قم، انتشارات اسلامي، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.ق.
- ١١١ . _____، المبسوط، تهران، مكتبة المرتضوية، چاپ سوم، ١٣٨٧هـ.ق.
- ١١٢ . _____، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ دوم، ١٤٠٠هـ.ق.
- ١١٣ . طوسی، محمد بن علی بن حمزة، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، چاپ اول، ١٤٠٨هـ.ق.
- ١١٤ . عاملی بهائی، محمد بن الحسين، الاربعون حديثاً، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ دوم، ١٤٢٢هـ.ق.
- ١١٥ . عاملی، حسن بن زين الدين بن علی الشهيد الثاني، معالم الدين، قم، مؤسسه نشر اسلامي، بی تا.
- ١١٦ . عاملی، سيد محمد جواد بن محمد، مفتاح الكرامة، قم، انتشارات اسلامي، چاپ اول، ١٤١٩هـ.ق.
- ١١٧ . _____، محمد بن علی، مدارك الاحكام، بيروت، مؤسسة آل البيت(ع)، چاپ اول، ١٤١١هـ.ق.
- ١١٨ . عجلي، احمد بن عبد الله، معرفة الثقات، مدينة، مكتبة الدار، چاپ اول، ١٤٠٥هـ.ق.
- ١١٩ . عجلي، محمد بن محمود، الكاشف عن المحصول، بيروت، دارالكتب

- العلمية، چاپ اول، ١٤١٩هـ.ق.
- ١٢٠ . عسقلانى، احمد بن على بن حجر، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة اعلمى، چاپ دوم، ١٣٩٠هـ.ق.
- ١٢١ . _____، فتح البارى، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
- ١٢٢ . عسكرى، ابو هلال، الفروق اللغوية، قم، مؤسسه نشر اسلامى، چاپ اول، ١٤١٢هـ.ق.
- ١٢٣ . علامه حلى، الحسن بن يوسف، ارشاد الازهان، قم، انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٠هـ.ق.
- ١٢٤ . _____، تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول، ١٤٢٠هـ.ق.
- ١٢٥ . _____، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، بى تا.
- ١٢٦ . عينى، محمود بن احمد، عمدة القارى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- ١٢٧ . غزالى، محمد بن محمد، احياء علوم الدين، بيروت، دارالقلم، بى تا.
- ١٢٨ . فخرالدين رازى، محمد بن عمر، المحصول في علم اصول الفقه، مكة مكرمة، مكتبة نزار مصطفى، چاپ دوم، ١٤٢٠هـ.ق.
- ١٢٩ . _____، مفاتيح الغيب، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٤٢٠هـ.ق.
- ١٣٠ . فخرالمحققين، محمد بن الحسن، ايضاح الفوائد، قم، اسماعيليان، چاپ اول، ١٣٨٧هـ.ق.
- ١٣١ . فيض كاشانى، محسن، الوافى، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين(ع)، چاپ اول، ١٣٦٥ ش.
- ١٣٢ . فيومى، احمد بن محمد، المصباح المنير، قم، دار الرضى، چاپ اول،

بی تا.

- ۱۳۳ . قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دارالکتب
العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ھ.ق.
- ۱۳۴ . قرافی، احمد بن ادريس، شرح تنقیح الفصول، بیروت، دارالفکر، چاپ
اول، ۱۴۱۸ھ.ق.
- ۱۳۵ . _____، نفائس الاصول في شرح المحصول، بیروت، المكتبة
العصرية، چاپ سوم، ۱۴۲۰ھ.ق.
- ۱۳۶ . قرطبی، محمد بن رشد، بداية المجتهد، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ۱۳۷ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتب للطباعة والنشر،
چاپ سوم، ۱۴۰۴ھ.ق.
- ۱۳۸ . کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، باب مدينة العلم، مؤسسه کاشف
الغطاء، بی تا.
- ۱۳۹ . _____، محمد حسین، تحریر المجلة، نجف، مكتبة
المرتضوية، چاپ اول، ۱۳۵۹ھ.ق.
- ۱۴۰ . کحلانی، محمد بن اسماعیل، سبل السلام، مصر، مكتبة مصطفى بابی،
چاپ چهارم، ۱۳۷۹ھ.ق.
- ۱۴۱ . کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، مصطفوی، چاپ دوم،
۱۴۱۰ھ.ق.
- ۱۴۲ . _____، معدن الجواهر، قم، مطبعة مهر، چاپ دوم،
۱۳۹۴ھ.ق.
- ۱۴۳ . کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ھ.ق.
- ۱۴۴ . کلودانی، محفوظ بن احمد، التمهيد في أصول الفقه، مكة المكرمة،
موسسة الريان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ھ.ق.
- ۱۴۵ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافي، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ

- چهارم، ١٤٠٧هـ.ق.
- ١٤٦ . ماتريدى، محمد بن زيد، كتاب في اصول الفقه، بيروت، دارالغرب الاسلامي، چاپ اول، ١٩٩٥م.
- ١٤٧ . مازندراني، محمد صالح، شرح اصول الكافي، بيروت، داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ١٤٨ . مالك ابن انس، الموطأ، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٠٦هـ.ق.
- ١٤٩ . _____، المدونة الكبرى، مصر، مطبعة السعادة، بي تا.
- ١٥٠ . متقى هندی، على بن حسام الدين، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩هـ.ق.
- ١٥١ . مجاهد بن جبر، تفسير مجاهد، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامية، بي تا.
- ١٥٢ . مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ.ق.
- ١٥٣ . _____، مرآة العقول، تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٤هـ.ق.
- ١٥٤ . محقق حلي، جعفر بن الحسن، المختصر النافع، قم، مؤسسة المطبوعات الدينية، چاپ ششم، ١٤١٨هـ.ق.
- ١٥٥ . _____، المعتبر في شرح المختصر، قم، مؤسسة سيد الشهداء، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.ق.
- ١٥٦ . _____، شرايع الاسلام، قم، اسماعيليان، چاپ دوم، ١٤٠٨هـ.ق.
- ١٥٧ . _____، على بن الحسين، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، قم، چاپ دوم، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٥٨ . مرتضى، احمد، شرح الازهار، صنعاء، غمضان، ١٤٠٠هـ.ق.

- ١٥٩ . مصرى، ابراهيم بن محمد بن نجم، البحر الرائق، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨هـ.ق.
- ١٦٠ . مصطفىوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب، چاپ اول، ١٤٠٢هـ.ق.
- ١٦١ . مفيد، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى، الاختصاص، قم، جامعه مدرسين، بى تا.
- ١٦٢ . _____، الافصاح في امامة امير المؤمنين(ع)، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ١٤١٢هـ.ق.
- ١٦٣ . _____، التذكرة بأصول الفقه، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٦٤ . _____، العويص، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣هـ.ق.
- ١٦٥ . _____، الفصول المختارة، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٦٦ . _____، المسائل الصاغانية، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣هـ.ق.
- ١٦٧ . _____، المقنعة، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣هـ.ق.
- ١٦٨ . _____، اوائل المقالات، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٦٩ . مقدس اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان، قم، انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤٠٣هـ.ق.
- ١٧٠ . مليبارى فنانى، زين الدين بن عبد العزيز، فتح المعين، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٨هـ.ق.

- ١٧١ . مناوی، محمد عبد الرؤوف، فیض القدیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٥ هـ. ق.
- ١٧٢ . موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ١٤٢٣ هـ. ق.
- ١٧٣ . میرداماد، محمد باقر، السبع الشداد، تهران، نشر سید جمال الدین میرداماد، چاپ اول، ١٣٩٧ هـ. ق.
- ١٧٤ . میرزای قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، قم، چاپ سنگی، بی تا.
- ١٧٥ . نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.
- ١٧٦ . ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، چاپ اول، ١٣٥٠ هـ. ش.
- ١٧٧ . نملة، عبدالکریم بن علی، الجامع لمسائل اصول الفقه، ریاض، مکتبة الرشد، ١٤٢٠ هـ. ق.
- ١٧٨ . نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ. ق.
- ١٧٩ . نووی، محیی الدین بن شرف، المجموع شرح المهذب، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ١٨٠ . _____، روضة الطالبین، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
- ١٨١ . وحید بهبهانی، محمد باقر، الفوائد الرجالية، بی جا، بی تا، بی نا، بی تا.